

گام اول (۳)



کوشی در ماه پانجمی به سوالات دانش آموزان

بیشگفتار

در این شماره گام اول مطالبی درباره سازمان پیکار و گروههای همردیف ، درباره حزب توده و درباره نظرات رفیق اشرف دهقانی نوشته ایم . ماهواره سعی داشته ایم به مسائل اساسی جنبش که برای دانش آموزان مطرح است جواب دهیم روش ما اینست که دانش آموزان قدم بقدم با دانش سیاسی و علم انقلاب آشنا شوند .

ما همیشه سعی داشته ایم از وارد کردن دانش آموزان به بحثهای جنجالی و بیهوده بپرهیزیم . لایذرفقا میپرسند چرا در بین اینهمه مسائل مبهم به این مسئله پرداخته ایم آیا توطئه های امپریالیسم و پایگاه داخلی آن ارتجاع از اهمیت بیشتری برخوردار نیست ؟ بلی هست . امروز خطر عمده امپریالیسم و ارتجاع است که افسار گسیخته پیش می تازند و میخواهند همه دستاوردهای قیام توده ها را نابود کنند ، اما دلایل ما برای انتخاب این مسائل اینهاست .

۱) مبارزه با امپریالیسم نمیتواند جدا از مبارزه با ایدئولوژیک با انحرافهای درون جنبش انقلابی باشد . مبارزه ایدئولوژیک میتواند راه صحیح مبارزه را مشخص کند .

۲) دانش آموزان در مدرسه ، کوچه و خیابان با این جریانها روبرو هستند ! دانش آموزان میخواهند بدانند حزب توده چیست ؟ چگونه بوجود آمده است ؟ در گذشته چه کرده و اینک چه میکند ؟ دانش آموزان میپرسند دانشجوی مبارز یعنی چه ؟ پیکار چه میگوید ؟ و گاهی با صداقت میگویند مگر هماینها چپ ، نیستند ، چرا با هم متحد نمیشویم ؟ ما با اینها چگونه باید برخورد کنیم ؟

۳) تجربه نشان داده که دانش آموزان هوادار باید از این جریانها شناخت صحیحی داشته باشند. هواداران باید ماهیت واقعی اینها را بشناسند و بدانند در پس حرفهای بظاهر منطقی اینها چه نهفته است. تا از لغزش مصون بمانند. ما با چشم خود برخورد آنها را با دانش آموزان پیشگام دیده‌ایم، برخوردشان صادقانه نیست. هدفشان بی اعتبار کردن سازمان و برجسته کردن مسائل فرعی است. دانش آموزان باید بیشتر مطالعه کنند. تا از هر نظر آبدیده شوند. و خودبه انحراف فکری این جریانها پی ببرند.

۴) در مورد حزب توده بیشتر روی تاریخچه اش تکیه کرده‌ایم. زیرا بعد از قیام حزب توده جز دنباله روی مطلق از حاکمیت سیاسی کاری نکرده و در رویای سهم شدن در قدرت، هر گونه خواری و ذلتی را بجان میخورد. و اما در مورد پیکار و گروه‌های دیگر که جمعا "به خط سوم معروفند. تاریخچه فعالیت آنها را نوشته‌ایم مقداری از انحرافات و اختلافات درونی آنها را ذکر کرده‌ایم و سرانجام نحوه برخورد "دانشجویان مبارز" را با نیروهای هوادار نوشته‌ایم. متأسفانه در مورد اختلافات ۱۲ گروه، نتوانستیم جزوه یا کتابی بدست آوریم، از صحبت با دانشجویان مبارز هم چیزی دستگیرمان نشد. ولی موارد تشابه آنها "تزو سوسیال امپریالیسم" و دشمنی با فدائیان در زیر پوشش مبارزه با مشی چریکی را فهمیدیم.

درباره مصاحبه رفیق اشرف دهقانی هم بعد از اینکه ما این نوشته را حاضر کردیم کتاب سازمان "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" منتشر شد. با این وصف ما باز هم اینرا منتشر میکنیم. دوستان میتوانند برای دانستن بیشتر کتاب، را مطالعه کنند.

۵) آنگونه که در مبارزه ایدئولوژیک رسم است، یعنی آوردن نقل و قول از مارکس و لنین و همچنین از کتابها و نوشته‌های مختلف ما عمل نکرده‌ایم، ما بیشتر روی، حرکات عینی آنها صحبت کرده‌ایم. اگر کسی بخواهد مثلاً "بیشتر در مورد حزب توده بدانند میتواند تاریخ سی ساله جلد اول و دوم و آثار دیگر سازمان را در اینمورد بخواند.

در مورد سازمان بیکار و شرکا نیز کتابها و جزوه هایی که سازمان و پیشگام منتشر کرده اند میتوانید بخوانید .

۶ یادآوری این نکته ضروری است که نباید از این "گام اول" انتظار زیادی داشته باشید این تنها گام اول است .

* * * * *

مقدمه

مادر حالیکه با دشمنان خلق مبارزه میکنیم باید با انحرافات درون جنبش کارگری هم مبارزه کنیم . مبارزه با دشمن به اشکال گوناگون صورت میگیرد .

تضادی که طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه با امپریالیسم و ارتجاع دارند تضادی آشتی ناپذیر است . کارگران و زحمتکشان در مبارزه با سرمایه داران داخلی و خارجی و دولت حامی آنها از شیوه های مبارزه سیاسی و نظامی استفاده می کنند . و سرانجام از طریق جنگ مسلحانه نوده ای حکومت سرمایه داران نابود می شود . اما مبارزه با انحرافات درون جنبش کارگری جزء مبارزات درون خلقی است . این یک مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی است و نباید از طریق قهر آمیز حل شود .

چرا در

جنبش کارگری انحراف بوجود می آید؟ زیرا طبقه کارگر در جامعدای زندگی می کند که ایدئولوژی حاکم بر آن ایدئولوژی طبقات استنشارگر است . افکار و تمایلات آنها در ذهن کارگران و سازمان و احزاب کارگری نفوذ می کند . طبقه کارگر بخودی خود آگاهی کسب نمی کند . این روشنفکران انقلابی هستند که آگاهی را به میان کارگران ، می برند . هواداران طبقه کارگر یعنی روشنفکران انقلابی که معمولا " از میان قشرهای متوسط جامعه به انقلاب رو می آورند . - همراه خود بقایای افکار طبقاتی خود را هم می آورند ، آنها باید در جریان مبارزه با دشمن طبقاتی آبدیده شوند و افکار غیر کارگری آنها باید زدوده شود . بیشتر اوقات این افکار انحرافی پوششی از ، مارکسیسم دارند . به همین دلیل است که

میبینیم در یک جامعه سازمانها و گروههای مختلفی ادعای مارکسیست بودن را دارند. مثلاً "در روسیه تزاری در کنار بلشویکها که رهبری آنها با لنین بود منشویکها نیز ادعای مارکسیست بودن را داشتند، لنین با آنها مبارزه ایدئولوژیک کرد و ماهیت سازشکارانه آنها را به کارگران نشان داد. حرکت تاریخ صحت عقاید لنین را ثابت کرد. انقلاب کبیر اکبر برهبری لنین پیروز شد و اولین کشورشوراها بوجود آمد. اما مبارزه با افکار انحرافی در داخل حزب کمونیست شوروی تمام نشد زیرا که در جامعه شوروی اقشار خرده بورژوازی وجود داشتند. در همه کشورهایی که احزاب کمونیستی وجود داشته و دارند شاهد چنین مبارزه‌های هستیم. در میهن ما سازمان جریکهای فدائی خلق با کارنامه خونین و پرافتخار خود پرچم (م - ل) انقلابی را بدوش می‌کشد. در کنار آن جریانهای دیگری هم هستند که ادعای مارکسیست بودن را دارند. توده‌های مهاجر بعد از قیام به میهن باز گشته‌اند و در شرایط امن بعد از قیام بساط خود را گسترده‌اند. گروههای دیگری نمر هستند که همگی ادعای (م - ل) بودن را دارند وجود اینها طبیعی است جنبش کمونیستی ایران هنوز جوان است و باید در کوره مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و همچنین جریانهای انحرافی درون جنبش آبدیده شود. در این مرحله وجود انحراف، در آن امری طبیعی است. راه صحیح این است که به میان طبقه کارگر و دیگرزحمتکشان جامعه برویم

ماهیت ارتجاعی دولت را به آنها نشان دهیم، آگاهی سوسیالیستی را در میان آنها رواج دهیم، و در راه متشکل کردن توده‌ها و در رأس آنها طبقه کارگر بکوشیم.

در ضمن عمل اشتباهات و انحرافات خود را تصحیح کنیم. تنها در رابطه با توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک بی‌امان است که میتوانیم انقلابی واقعی باشیم.

معیار ما برای کنار گذاشتن انحرافات چیست؟

میدانیم که جامعه بشری براساس قوانینی حرکت می‌کند، وهیچ فرد، حزب و یا سازمانی نمی‌تواند مسیر حرکت تاریخ را به دلخواه عوض کند. نیروهای مولد رشد می‌کنند، شیوه تولید تکامل می‌یابد. و به همراه آن افکار و عقاید انسانها نیز تغییر می‌کند.

تضاد بین رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی کهنه شدید می‌شود. اوج گیری این تضاد شرایط را برای انقلاب آماده می‌کند. برای اینکه انقلاب اتفاق بیافتد باید شرایط بسیاری مهیا باشد، این شرایط دودسته هستند، شرایط عینی و ذهنی. شرایط عینی: این است که فشار اقتصادی و سیاسی به توده ها به اندازه ای باشد که آنها دیگر حاضر نباشند به شیوه های سابق زندگی کنند و طبقه حاکم نیز نتواند به شیوه های گذشته بر مردم حکومت نماید. یعنی در داخل طبقه حاکمه تضادها عمیق شود و توده ها دست به حرکات اعتراضی بزنند.

در عصر کنونی شرایط ذهنی عبارت از حزب طبقه کارگر است، تجربه نشان داده است که بدون وجود حزب طبقه کارگر وجود شرایط عینی و اعتراضات وسیع توده ای برای پیروزی انقلاب کافی نیست. شرایط عینی انقلاب از سال ۵۵ سرعت آماده میشد، توده ها دست به اعتراضات وسیع زدند و شکاف در بین طبقه حاکم بروز کرد. تاستان ۵۷ نقطه اوج آمادگی شرایط عینی برای انقلاب بود، اما نبودن حزب طبقه کارگر باعث شد که نیروهایی رهبری جنبش توده ای را بدست گیرند که پیگیر نبودند، آنها تنها می‌خواستند "دیکتاتور شاه" از بین برود. و امروز می‌بینیم که دستاورد های قیام بهمن ماه توده ها (هر چند در مقابل عمق انقلاب و توان توده ها ناچیز بود) بوسیله مرتجعین به تاراج میرود. و می‌رویم تا بزودی شاهد سلطه کامل و دوباره امپریالیسم بر میهن مان باشیم.

قصدمان این نیست که در این مقاله این مطالب را بطور مفصل شرح دهیم. فقط اینرا میگوئیم که انقلاب یک علم است.

کسانی می‌توانند در جنبش انقلابی به نحو شایسته‌ای شرکت کنند ،
و آگاهانه چرخ تاریخ را به پیش ببرند که علم انقلاب را فرا گیرند و حرکت
قانونمند جامعه را درک کنند .

مارکسیسم - لنینیسم چیست؟ بیان قوانین حرکت
جامعه بشری و علم انقلاب است . اهمیت آموزشهای مارکس و لنین
در اینجا است که حقیقی است ، یعنی درستی خود را در عمل نشان داده
است .

تعالیم اقتصادی - فلسفی و اجتماعی آنها همان اندازه حقیقی است
که قانون جاذبه زمین و یا قانون ارشمیدس .

این تعالیم متعلق به جامعه خاصی نیستند بلکه به تمام بشریت تعلق
دارند کسیکه می‌خواهد پرواز کند باید قانون جاذبه زمین را بداند و در
ساختن سفینه‌های فضائی و هواپیما آنها بکار بندد ، کسیکه می‌خواهد زیر
دریائی بسازد و به اعماق اقیانوس برود باید قانون ارشمیدس را بداند و
کرانه غرق می‌شود . همچنین نیروهای هوادار طبقه کارگر که می‌خواهند در
انقلاب شرکت کند و آگاهانه نقش خود را ایفا کنند ، باید مارکسیسم -
لنینیسم را بیاموزند و در عمل بکار بندند .

بنا بر این یکی از معیارهای ما برای شناخت گروهها و سازمانها علم
"مارکسیسم لنینیسم" است .

اما بلافاصله باید جلوی سوء استفاده دگماتیستها را گرفت ، دگماتیستها:
کسانی هستند که تعالیم مارکس و لنین را به صورت فرمولهای خشک و جامدی
درمی‌آورند . برای اثبات نظرات خود جمله‌هایی را از وسط آثار آنها بیرون
می‌کشند ، اینها را مارکسیستهای کتابی می‌گویند . این افراد به این موضوع
توجه ندارند که لنین فلان جمله را در چه شرایطی گفته است ، برای آنها
زمان و مکان معنا ندارد . دنبال لیاسی هستند که بر عقاید خود بیوشانند .
در حالیکه لنین همواره با اینها مبارزه ، می‌کرد و می‌گفت : باید از اوضاع
سخت تحلیل مشخص کرد . یعنی اینکه اگر ما بخواهیم درباره انقلاب ایران

نظر بدهیم باید شرایط جامعه ایران را تحلیل کنیم . جامعه خود را باید از نظر روابط اقتصادی بشناسیم . و بدانیم نظام حاکم بر جامعه ما چیست ؟ دولت نماینده چه طبقاتی است ؟ رابطه طبقات حاکمه با اهریالیستها چگونه است ؟ شکل حکومت دیکتاتوری است یا دمکراسی بورژوائی ؟ تجارب مبارزاتی مردم میهن ما چگونه است ؟ مبارزات طبقه کارگر در چه سخی است ؟ و بسیاری چیزهای دیگر را باید بدانیم .

نه اینکه بگوئیم چون لنین در روسیه چنین کرد و چنان ، پس ما هم باید همان کارها را بکنیم ، یا مثل بعضی گروهها که یک بت جدید از مائوسه تونگ ساخته اند و ، می گویند چون مائو جنگ پارتیزانی کرد رنیرها را از طریق دهات محاصره کرد ما هم باید همان کارها را بکنیم . برای اینسه هر حرفشان تناقض پیدا نشود می گویند نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران مانند چین نیمه فئودال و نیمه مستر هاست . یعنی چشم خود را بر زمینها می بندند . یک عده دیگر از مائو چین تا امید شده اند به دنبال بت جدیدی سراز آلبانی در آورده اند . آنها فکر می کنند درمان دردهای جامعه ایران را باید در افکار انور خوجه رهبر آلبانی جست . البته ما باید از تجارب سنده انقلابهای جهان و تعالیم آموزگاران طبقه کارگر درس بیانوزیم . اما همهی چوجه نباید سعی کنیم که تجارب آنها را موبه مو پیاده کنیم بلکه باید همیشه به شکل زنده و سازندهای از افکار و تجارب آنها استفاده بنائیم . همیشه بیاد داشته باشیم که مارکسیسم شریعت جامد نیست بلکه چراغ راهنمای عمل است .

نتیجه اینکه معیار ما برای شناخت سازمانها و گروههای سیاسی دو چیز است . یکی آموزشهای مارکس ، انگلس و لنین و تجارب انقلابهای جهان دوم و واقعینهای جامعه خودمان و اینکه یک سازمان در عمل به نیازهای جنبش انقلابی چگونه پاسخ داده و تا چه حد با صداقت انقلابی در راه آرمانهای طبقه کارگر فعالیت نموده است .

مبارزه ایدئولوژیک چگونه باید باشد؟

این مبارزه باید به شکل اصولی باشد یعنی ما انحرافات و اشتباهات گروهها و سازمانهای دیگر را بصورت علمی بررسی می‌کنیم .
با آوردن مثال و نمونه نشان دهیم که آنها در چه مورد هائی دچار انحراف شده‌ و اشتباه کرده‌ اند . بعضی گروهها مبارزه ایدئولوژیک را با فحاشی و دشنام دادن اشتباه گرفته‌ اند . نمونه‌ این گونه برخورد ها مبارزه توده‌ ایها با پیکار و گروههای دیگر است . توده‌ ایها ، سازمان پیکار را متهم به همکاری با ساواک - سیا و سازمانهای جاسوسی اسرائیل و چین کرده‌ اند . سازمان پیکار هم توده‌ ایها را نوکران حلقه بگوشو پای درزنجیر "سوسیال امپریالیسم" شوروی و "کاخ نشینان" کرملین ، می‌ دانند . یا مثلا "گروه اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" سازمان پیکار راهمدست امپریالیسم می‌ داند . (بگذریم از اینکه بعد از این دو گروه همراه با چند گروه دیگر پشت میز کنفرانس وحدت نشستند) .

سازمان پیکار نیز گروه اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر را چپ‌ نما و تفرقه افکن می‌ نامد . اینها هیچ کدام دلیلی برای خود نمی‌ آورند ، فقط حکم صادر می‌ کنند . نگاه کنید به (اطلاعیه توضیحی ۸ اسفند) اینگونه برخوردهای کودکانه در شان یک سازمان سیاسی طبقه کارگر نیست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان پیشگام با این نوع برخوردها مخالفند . و از همه هواداران خواسته‌ اند که در اینگونه موارد برخورد اصولی و سیاسی داشته باشند ، ما می‌ دانیم که مارکسیست کسی نیست که آثار مارکس و لنین را از بر داشته باشد ، ما می‌ دانیم که مارکسیست کسی است که شور انقلابی‌ او را بمبارزه کشانده باشد و در گفتار ، کردار ، صداقت داشته باشد

(در اینمورد از اطلاعیه سازمان پیکار ۸ اسفند استفاده کرده‌ ایم)

و مجهز به جهان بینی علمی که همان مارکسیسم - لنینیسم است ، باشد .
کسیکه فعالیت در یک گروه سیاسی را با فعالیت در یک نگاه معاملاتی
اشتباه می کند ، و در رفتار و گفتار دروغ می گوید و کلگ می زند هرگز نمی تواند
در راه آرمان طبقه کارگر جان فشانی کند .
برای اینکه چگونگی برخورد طرفداران پیکار و گروههای دیگر را با
سازمان و هواداران بررسی کنیم ابتدا بطور مختصر تاریخچه سازمان پیکار
و دیگر گروهها را بررسی می کنیم .

سازمان پیکار چگونه بوجود آمد ؟

ابتدا کمی بعقب بر می گردیم سازمان مجاهدین خلق ایران در سال
۱۳۴۴ با اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی و مشی مسلحانه پایه ریزی شد از
سال ۴۴ تا سال ۵۰ فعالیت زیرزمینی داشت و بکار تشکیلاتی آگاهگی روزی
می پرداخت . در سال ۵۰ همزمان با جشنهای ۲۵۰۰ ساله انقلاب زیادی از
رهبران و اعضاء سازمان دستگیر شدند .

از آنزمان به بعد سازمان مجاهدین دست به مبارزه مسلحانه بر علیه
رژیم شاه جلاد زد . در سال ۵۴ اطلاعیهای از جانب عده ای ، از اعضاء
منتشر شد که اعلام می داشت سازمان جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم را
قبول دارد .

بعدها معلوم شد که اینها تنها بخشی از اعضاء سازمان بوده و با یک
اقدام ضد انقلابی سه نفر از اعضاء سازمان را تصفیه کرده اند . آنها با این
اقدام خود باعث برهم زدن صفوف نیروهای انقلابی شدند . بجای وحدت
بین نیروهای خلق تضادهای درون خلقی را به "آشتی ناپذیر" تبدیل کردند .
پایگاه خود را در میان تودهها از دست دادند ، بجای مبارزه سیاسی ،
مبارزه فلسفی را عمده کردند . و برخوردی یک جانبه و دشمنانه با مذهب در
پیش گرفتند .

(نقل از اطلاعیه سازمان پیکار ۸ اسفند) از آن بید عملی "سازمان

دچار درگیریهای درونی شده بود. و قادر به هیچ کاری نبود.

در اینجا بحث پیرامون بخش اصلی (مذهبی) سازمان مجاهدین در حوزه بررسی مانیت. گروه اینها درک صحیحی از مارکسیسم نداشتند و بیشتر "غیرمذهبی" فکر می کردند تا "مارکسیستی" از آن زمان تاکنون این بخش "مارکسیست" هرگز دست به تجزیه و تحلیل علمی اوضاع ایران نزد. و هرگز اعلام نکردند چه علل بنیادی منجر به اتفاقات درونی سازمان شده است و این ناشی از کدام دیدگاه غلط بوده است. آنها کودکانه و آنهم بعد از دو سال کوشیدن در گناه این اعمال را به گردن تقی شهبام و یک نفر دیگر بیاندازند و با فرصت طلبی این حرکت نفاق افکنانه را ناشی از مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین قلمداد کرده اند. و به این وسیله بطور غیر مستقیم مبارزه مسلحانه سازمان چریکهای فدائی خلق را تخطئه می کردند.

در حالیکه باید آنها بررسی می کردند که از چه دیدگاهی به مبارزه نگاه می کرده اند و ریشه های طبقاتی و تشکیلاتی این جریان چه بوده است. آنها تاکنون این مسئله را بطور علمی بررسی نکرده اند.

بخش (م-ل) سازمان مجاهدین خلق ایران در مهر ماه ۵۷ یک اطلاعیه منتشر نمود که در آن یک مقدار احکام کلی در مورد همه مسائل جنبش گنجانده شده بود. آنها در چند سطر مشی مبارزه مسلحانه را رد کردند. در چند سطر شوروری را سوسیال امپریالیسم نامیدند، در چند سطر تئوری سه جهان را نقد کردند، در چند صفحه اوضاع اجتماعی - اقتصادی جامعه را بررسی کردند و خلاصه مانند یک کتاب تست کنکور به همه سئوالات جواب دادند آنهم با قاطعیت تمام بنظر خودشان از این زمان ببعده اسم آنها تغییر یافت به: "بخش منشعب از - سازمان مجاهدین خلق ایران". آنها پیامبروار در مورد سازمانهای مسلح پیش بینی می کردند که سرنوشت حتمی آنها تجزیه - تصفیه و کشتار مخالفان است.

هنوز دو ما از این پیش بینی نگذشته بود که خود این سازمان تبدیل به سه گروه شد. بخش "اصلی" آن سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر "و دو

جریان دیگر "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" و نبود...
هیچگاه معلوم نشد که اختلاف اینها بر سر چه بوده است. آرمان
اعلام کرد که پیکار همدست امپریالیسم است. پیکار اعلام کرد که، "آرمان
پیرو تروتسکی و چپ نما و تفرقه افکن است". (اطلاعیه سازمان پیکار ۸
اسفند) آنچه مسلم است این اختلافات وجدائیهانه بر سر اختلافات دید و بیا
اختلاف در تحلیل مسائل جامعه بلکه نتیجه جاه طلبی گروهی از رهبران
آنها بود. اگر اطلاعیه سازمان پیکار را بخوانیم همماش صحبت از همین
است که نفر اول مرکزیت چنین گفت و نفر دوم چنان. هیچ صحبت از
اختلاف اصولی نیست و سرانجام مقداری تهمت و دشنام نثار آن دو گروه
کرده است. گروه سوم که در جزوه پیکار از او نامی برده نشده بر سر دیدگاه
مقاومت تشکیلاتی و استنباط غلط از مرکزیت دمکراتیک جدا شده است.
حتی یک جمله توضیح نداده است که پیکار در این مورد چه گفته و نظر آنها
چه بوده است. بعدها گروههای دیگری با نامهای گاملا "جدید مثل قارچ
روئیدند. بعضی گروهها که شرایط داخل کشور را امن دیده بودند از خارج
بساط خود را به ایران، آوردند. این گروههای جدید یک ویژگی دارند و
آن بی توجهی به مسائل اساسی جامعه ایران و جسییدن به مسائل فرعی است.
آنها مسائل کوچک را عمده می کنند. از مبارزه یک تصور ذهنی دارند. آثار
لنین - و مائو را از بر هستند. ولی قادر به یک تحلیل ساده از جامعه خود
نیستند.

در کنار سازمان پیکار یازده گروه دیگر قرار دارند. هیچکدام نه
سابقه مبارزاتی دارند و نه نفوذ توده‌ای، حتی نام آنها برای بسیاری از
روشنفکران انقلابی نیز آشنا نیست.

به نظر ما رهبران این گروهها اکثراً "روشنفکرانی هستند که سالها از
جامعه خود دور بوده‌اند. بعد از پیروزی قیام و شرایط جدید به میهن باز
گشته‌اند. ببینیم ویژگی اینها چیست؟ اینها که سالها در دانشگاههای
اروپا و آمریکا درگیر جنجالهای روشنفکری بودند. و هم وغمشان دعوی

بین چین و شوروی و آلبانی بود. عادت دارند دنبال "قبله گاه" بگردند بحثهای خود را به خیابان "انقلاب" و دانشگاه تهران کشاندند. در شرایط انقلابی قبل از بهمن ماه دعوی اینها در دانشگاه بر سر شوروی و چین بود. بحثهای اینها کلاف سردرگمی است که هرگز باز نمی شود. صدها جلسه و سخنرانی نمی تواند مشکل اینها را حل کند به قول معروف "هدف اینها رسیدن نیست بلکه رفتن است". اگر این مسائل حل بشود که دیگر چیزی ندارند در جلسات روشنفکریشان بحث کنند پس هر چه پیچیده تر باد مسائل جهانی! "اینها هرگز قادر نبوده و نیستند که مسائل عمده را از غیر عمده تشخیص دهند. خنده دار این است که این گروهها عاشق سینه چاک طبقه کارگراند. و در حرف حاضر نیستند حتی یک سانتیمتر از موضع پرولتری خود عقب بنشینند، پرولتاریا ملکی است که قباله اش دست اینهاست و کلید رسیدن به آن حل مسئله "سوسیال امپریالیسم" و نابودی چریکهاست.

آدم هنگامیکه به حرفهای اینها گوش می دهد شاید از اینهمه "محفوظات" به تعجب می افتد. حاضرند کتا بهای لنین را چشم بسته از اول تا آخر بخوانند روی رفیق مائو خیلی تعصب دارند. مشی مسلحانه را مثل آب خوردن با آیه و نقل و قول رد می کنند. ولی در زمینه عمل چه؟ اینها فراموش می کنند آن آموزش مارکس که سنگ بنای فلسفه مارکسیسم است "همه فلاسفه می کوشیدند جهان را تفسیر کنند در حالی که تفسیر جهان باید در خدمت تغییر دادن آن باشد".

صحبت از عمل که می شود توجیهها شروع می گردد. باید از اینها پرسید آقایان مارکسیست! که امروز همه گناهان را گردن فدائیان می اندازید دیروز کجا بودید؟ هنگامیکه فدائیان خلق در زندانها زنده زنده سوزانده می شدند شما کجا بودید؟ چرا خققان گرفته بودید؟ چرا همگی شما در سال ۵۶، ۵۷ به کشف تئوری انقلاب، موفق شدید؟ و سال ۴۹ که فدائیان با جانبازی خود بن بست جنبش را شکستند، شما چه می کردید؟ سالهای بعد از آن چطور؟ مگر فدائیان دور طبقه کارگر را دیوار کشیده بودند که مانع کار شما بشوند.

آنها دقیقا " نقطه حساسی را نشانه رفته بودند .

سازمان پیکار و گروههای دیگر می دانستند تا وقتیکه فدائیان خلق با کارنامه خونبار و پشتوانه ای از صداقت و ثنوری انقلابی راه سخت مبارزه را می پیمایند جایی برای آنها نیست پس باید این مانع را از سر راه خود بردارند .

آنها خود را پشت حملات مارکس ولنین مخفی کردند و فدائیان خلق را به رگبار ناسزا و دشنام بستند . اینرا در همه " علامیه ها و صحبتها و نوشته هایشان می شد مشاهده کرد . " فدائیان جدا از توده هستند " ، " فدائیان ماجراجو هستند " ، فدائیان شبیه ناردنیکهای روسیه می خواهند به تنهایی جدا از توده رژیم را سرنگون کنند " .

" در داخل سازمان فدائیان بحران وجود دارد " ، " فدائیان تجدید نظر طلب هستند ، فدائیان نماینده خرده بورژوازی هستند ، چریک ضد کارگر است و پشتوانه همه حملاتشان جملاتی " از مجموعه آثار لنین بود " .

نقش سازمان پیکار و گروههای دیگر در قیام .

توده ها دیگر حاضر نبودند به شیوه سابق استثمار شوند و خواستار انقلاب بودند و استثمارگران نیز نمی توانستند به شیوه سابق حکومت کنند . بین بخشهای مختلف هیئت حاکمه اختلاف افتاده بود ، روش امپریالیسم در قبال حکومتهای دست نشانده تغییر کرده بود . شرایط عینی انقلاب فراهم شده بود . در چنین موقعیتی اگر پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر از توان لازم برخوردار بود و دارای ارتباط سازمان یافته و نزدیک با توده بود انقلاب به رهبری طبقه کارگر تا نابودی کامل امپریالیسم ادامه می یافت . سازمان چریکهای فدائی خلق توان آنها نداشت که رهبری مبارزه توده ای را بدست گیرد . اینکه چرا سازمان نتوانست رهبری مبارزه را بدست گیرد . باید شرایط اقتصادی و مبارزاتی طبقه کارگر - آثار روانی شکست استراتژیک سال ۳۲ و دیکتاتوری

خونبار محمد رضاشاه و سرکوب مداوم کمونیستها و بسیاری مسائل دیگر را در نظر گرفت. روحانیت با استفاده از امکانات گسترده خود رهبری جنبش را بدست گرفت و توده‌ها رهبری آیت الله خمینی را پذیرفتند. بعد از ۱۷ شهریور خونین سازشکاران جبهه ملی و بخش محافظه کار روحانیت نیز که بوی پیروزی به دماغشان خورده بود بر موج انقلاب سوار شدند تا در رهبری، انقلاب نفوذ کرده و آنرا به سازش با رژیم بکشانند. فدائیان خلق در آبانماه در "جزء وظائف اساسی" اعلام داشتند که شرایط عینی انقلاب فراهم است و احتمال قیام توده‌های خودانگیخته بسیار زیاد است. به همه هواداران و نیروهای مبارز، دیگر توصیه می‌کردند که در این "قیام خونین که دیگر آغاز شده است" شرکت کنند و همگام با توده‌ها قدم بردارند در این زمان در بین نیروهای (م - ل) دو نظریه وجود داشت. یک نظر این بود چون انقلاب دمکراتیک بدون رهبری طبقه کارگر امکان پیروزی ندارد، ما باید به میان طبقه کارگر برویم و پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر بوجود بیاوریم و کارگران را برای مبارزات اقتصادی آماده کنیم و جنبش طبقه کارگر را به شکل مستقل سازمان دهیم. نظر دیگر این بود که در "موقعیت انقلابی کارگران پایه‌های طبقات دیگر در کوچه و خیابان شعار "مرگ بر شاه" می‌دهند ما نباید اسیر پیش‌داوری باشیم. ما باید پیشاپیش توده‌ها در جنبش توده‌ای شرکت کنیم در چنین شرایطی، "مرکز ثقل تربیت و تشکیل طبقه کارگر جریان قیام است" نه مبارزات اقتصادی برای اضافه دستمزد و شرایط بهتر کار.

سازمان پیکار و گروههای دیگر روشنفکری طرفدار نظریه اول بودند. در زمانی که کارگران در خیابان شعار سرگونی رژیم را می‌دادند آنها به کارخانه‌ها می‌رفتند و برای گرفتن حقوق اقتصادی طبقه کارگر تلاش می‌کردند. آنها هیچ پیوندی بین جنبش توده‌ای در خیابان و جنبش کارگری در کارخانه نمی‌دیدند و به شکل کودکانه‌ای لجبازی می‌کردند و می‌خواستند اراده خود را بر جنبش تحمیل کنند.

در تظاهرات خیابانی با چپ‌رویه‌های خود باعث درگیری می‌شدند،

بجای تلاش در راه بالا بردن سطح شعارها و افزایش جنبه ضد امپریالیستی ، شعارهای خالص کارگری می دادند . و با آنکه عکس العمل توده ها را می دیدند هیچ پندی از این جریان نمی گرفتند .

قصد ما این نیست که بگوئیم شعار " جمهوری دمکراتیک خلق " و یا شعارهای کارگری غلط است . شعار " برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق " شعار فدائیان هم هست اما شعار استراتژیک . ما نباید هر جا که رسیدیم این شعار را تبلیغ کنیم . تنها زمانی این شعار را می توان به شکل " تبلیغی " مطرح کرد که زمینه مادی آن فراهم باشد . در غیر این صورت فقط دیوارها را سیاه کرده ایم و بیخودی کاغذ برای اعلامیه هدر داده ایم . اما همیشه باید در ترویج این شعار کوشید و به کارگران آموخت که تنها با رهبری حزب طبقه کارگر است که می توان امپریالیسم را از میهن مان اخراج کرد .

آنها به سطح جنبش توده ها و آگاهی و تشکل طبقه کارگر توجه نداشتند . بجای توجه به واقعیت دست به دامن کتابها می شدند و شعار کتابی می دادند . خنده آور است که گروهی از اینها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه در کارخانه بست نشسته بودند در حالیکه توده ها پادگانهای رژیم را یکی بعد از دیگری فتح می کردند . آنها تقاضای اضافه دستمزد برای عده ای از کارگران داشتند . لازم به یاد آوری است که در آذرماه ۵۷ سازمان پیکار اعلامیه ای منتشر کرد و خواستار تشکیل هسته های مسلح خلق شد . این اعلامیه در میان طرفداران این سازمان سروصدای زیادی ایجاد کرد . گروهی می گفتند : بار دیگر تقی شهرام به سازمان برگشته است . گروهی دیگری گفتند : این شعار پیکار نیز بدون زمینه لازم بود . سازمانی که مبارزه مسلحانه را نفی کرده بود حالا به شکل آنارشیشانها (هرج و مرج طلبان) فرمان حمله به ریه های ارتش و پادگانها را صادر می کرد در سطح جنبش کسی حرف پیکار را جدی نگرفت حتی خودشان هم پشیمان شدند . ما با تعجب می پرسیدیم آیا سازمان پیکار خود قادر به ایجاد یک هسته مسلح هست ؟ که به هواداران چنین رهنمودی می دهد . سازمان پیکار چگونه

به این نتیجه رسید؟ چرادنیالش را نگرفت؟ آیا دادن آن اعلامیه و رهنمود هسته های مسلح اشتباه بود، . پیکار هیچگاه به این سئوالات جواب نداد. پیشنهاد خود را هم با شرمساری به فراموشی سپرد.

در میان بهت و حیرت این گروهها قیام توده ها بوقوع پیوست، قیام اینها را دچار سرگیجه نمود. این گروهها بشکلی سازمان یافته نقشی در قیام نداشتند.

فدائیان خلق با تحرک بسیار در کنار توده ها پادگانها و کلانتریها را فتح می کردند نام چریک فدائی بر زبانها جاری شده بود مردم در روزهای قیام با قدرشناسی از آنها صحبت می کردند. توده ها پس از سالها بی اعتمادی به "چپ" اینک در کنار خود، سازمانی را می دیدند که با کارنامه ای پرافتخار و خونبار آماده جانبازی در راه آرمان طبقه کارگر و نابودی ستمگران است و جسورانه به دشمنان حمله می کند. آنها فدائیان را در قلب خود جای دادند شرکت فدائیان در قیام باعث اعتبار جنبش کمونیستی شد.

خود سازمان پیکار بعداً "اعتراف کرد که در زمان قیام توده ها نیروهای (م-ل) (منظور پیکار و گروههای دیگر) - در اوج پراکندگی سازمانی ایدئولوژیکی بوده و غرق در اکونومیسم بودند. (اکونومیسم یعنی دنبال روی از توده ها یعنی هنگامیکه کارگران مبارزه سیاسی می کنند ما آنها را وادار به مبارزه اقتصادی بکنیم).

سازمان پیکار و هواداراناش چگونه با سازمان برخورد کردند؟

'این جریان پس از اعلام موجودیت با قصد نابودی چریکهای فدائی بمیدان آمد. "مشی چریکی" بهانه ای بود برای کوبیدن همه دستاورد - های جنبش مسلحانه. در اعلامیه ها و جزوه های کارگريشان نخست چریکها را به کارگران معرفی می کردند و اینکه اگر این چریکها نبودند حالا ما صاحب حزب طراز نوین طبقه کارگر بودیم. در یکی از جزوه های سازمان

پیکار بنام جمهوری، دمکراتیک خلق که برای کارگران نوشته‌اند گفته شده کارگران "چریکها فقط با شاه مخالفند آنها با سرمایه‌داری و امپریالیسم مبارزه نمی‌کنند".

بارها چه در صحبت شفاهی و چه در اعلامیه می‌گفتند چریکها به طبقه کارگرا اعتقاد ندارند. آنها مخالف تشکیلات و حزب طبقه کارگراند. اعتقادی به کار سیاسی و به قدرت توده‌ها ندارند. ببینید چگونه فاتح سرمایه‌دار را ترور کردند کار آنها همین است و آموزگاران بزرگ پرولتاریا درباره تروریستها گفته‌اند که آنها تبهکارند!

برای متلاشی شدن چریکهای فدائی خلق ساعت شماری می‌کردند. آنها خود را پیامبرانی جامی زدند که با دانش بسیار آمده‌اند تا حزب طبقه کارگر را تشکیل بدهند و انقلاب را به پیروزی برسانند گاهی فدائیان را نماینده خرده بورژوازی می‌گفتند گاهی حتی نماینده بورژوازی ملی! اما - نقشی که فدائیان در قیام ایفا کردند چرت، اینها را پاره کرد. معلوم شد از شش ماه پیش دچار خرده کاری هستند و این فدائیان بودند که بدرستی انقلاب را درک کرده بودند و مرکز ثقل حرکت طبقه کارگر را تشخیص داده بودند دیگر حنای اینها حتی پیش هواداران نشان رنگی نداشت.

سازمان در دل قیام ستاد سیاسی - نظامی خود را در دانشگاه تهران مستقر کرد. و کار در شرایط جدید را آغاز کرد. شرایط عوض شده بود.

دیکتاتور خونخوار سرنگون شده بود. باید تاکتیکهای جدید اتخاذ شود سازمان با شعار (پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر) فعالیت جدید، خود را آغاز کرد این دیگر یک شعار بدون پشتوانه نبود بلکه دارای زمینه مادی و عینی بود.

توده‌ها از قیام بهره‌ای نبردند، سازشکاران و انحصار طلبان براریکه قدرت نشستند. بعد از قیام هنگامیکه استقبال توده‌ها را از سازمان دیدند و متوجه شدند که سازمان عمده‌ترین جریان "چپ" در ایران است، برخورد پیکار با سازمان عوض شد.

ماجراجویان و خائنین طبقه کارگر یکباره مارکسیست - لنینیست شدند .
خبری از جمله های آنچنانی نیست . شعار وحدت را سردادند . وحدتی که
باز هم غیر اصولی و شتابزده بود . نیروهای هوادار فدائی در سراسر کشور
شروع به فعالیت کردند . دفترهای پیشگام و هوادار در دور افتاده ترین دهات
و شهرها کار خود را شروع کردند - بیکار و گروههای دیگر که مجموعاً " به
خط سوم (۳) معروفند دچار انزوا و تنهایی شدند . در نتیجه کنفرانسی
درست کردند بنام " وحدت " یعنی رهبران این گروهها دور هم جمع می شوند
و درباره وحدت صحبت می کنند بقول معروف می خواهند در پشت میز و در
اتاق دربسته به وحدت برسند . فدائیان اعلام داشتند که چنین کنفرانسی به
نتیجه نمی رسند وحدت را در جریان عمل و کار با توده ها می توان بوجود
آورد . کنفرانس وحدت اینها عملاً " به کنفرانس تفرقه تبدیل شد . خنده آور
است که بدانین اینها روی چه موضوعهائی با هم توافق داشتند گویا کاری
با مردم و به مسائل جامعه خودشان ندارند . اینها به هیچوجه مسائل عمده
را از غیر عمده تشخیص نمی دهند .
به شرط اول وحدت این گروهها توجه کنید : اعتقاد به " سوسیال امپریالیسم
بودن شوروی " و داشتن موضع قاطع در مقابل " سوسیال امپریالیسم شوروی " .
این " تز سوسیال امپریالیسم " بیماری کودکانی است که جوانان روشنفکر مرفه
به آن دچار می شوند . البته بنیانگذاران این تز رهبران چین بودند . بعد از
اینکه شوروی در بعضی از اصول مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرد . (که
ما فعلاً " به آن نمی پردازیم) . رهبران چین علم مخالفت برافراشتند و بعد
از مدتی اعلام کردند که دیگر شوروی یک کشور سوسیالیستی نیست بلکه سرمایه
داری است . جبهه گیری در مقابل شوروی به مذاق روشنفکران خرده بورژوا
خوش آمد . روشنفکران دور از وطن ایرانی که دنباله روی حزب توده را از
شوروی دیده بودند و از بی عملی حزب توده عصبانی بودند ، بسوی کعبه
جدید روی آوردند و به ترجمه کتابها و آثار چینی پرداختند و به ستایش
از " صدر کبیر رفیق مائوتسه دون " پرداختند . چین بتکده شده بود و مائو

بت اعظم این بتکده .

چینیها که ابتدا در مقابل انحراف شوروی موضع گرفته بودند بر اثر برنامه اقتصادی غلط و "انقلاب فرهنگی" (که موضوع مقاله ما نیست) خود دچار انحراف شدند. و سرانجام از گندآب تئوری سه جهان سر در آوردند! تئوری بیشرمانه‌ی که مرز انقلاب و ضد انقلاب را برهم می‌زند و عملاً آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزد .

اینگ مومنان آستان چین در این "قبله گاه" شک کرده‌اند ، آنها گام به گام عقب می‌نشینند . آنها به ظاهر تئوری سه جهان را رد می‌کنند ولی می‌کوشند "سوسیال امپریالیسم" را نجات دهند . غافل از اینکه تئوری "سه جهان" سرنوشت شومی است که گریبان همه طرفداران تز "سوسیال امپریالیسم" را می‌گیرد . (بررسی مفصل اینرا به بعد موکول می‌کنیم .) ما در گام اول شماره یک مختصراً "این موضوع را نوشته‌ایم .

بگذریم "سوسیال امپریالیسم" تنها در محافل بحث روشنفکری داغ است . و موضوع نگرانی عمیق روشنفکران!

سازمان چریکهای فدایی خلق معتقد است که این مسئله عمده جنبش کارگری ، نیست . در اینجا جالب است که بدانیم یکی از گروههای ایس-کنفرانس بنام اتحادیه کمونیستها معتقد است که ایران نیمه فئودال نیمه مستعمره می‌باشد در حالیکه پیکار می‌گوید ایران سرمایه‌داری وابسته‌است . و این طعن وحدت آنها نمی‌شود! چون هر دو معتقد به دشمنی با شوروی هستند .

سازمان پیکار معتقد است که گروه ، اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر "پیروئوتوسکی است . و گروه "آرمان" معتقد است که سازمان پیکار" همدست امپریالیسم" است . با این حال با هم وحدت می‌کنند . کافی است عده ای دور هم جمع بشوند و یک گروه تشکیل دهند و اعلام کنند که تز "سوسیال امپریالیسم" را می‌پذیرند و مشی چریکی را رد می‌کنند . و یک اسم گنده‌ای که حتماً "کارگر" در انتهایش باشد روی خود بگذرانند . و

وارد کنفرانس شوند اینک این گروه از چه کسانی تشکیل شده؟ اوضاع اقتصادی و اجتماعی را چگونه تحلیل می‌کند؟ سابقه مبارزاتیش چه بوده؟ مهم نیست مهم اینست که در مقابل "مشی چریکی" و "سوسیال امپریالیسم" موضع قاطع دارد موضوع دیگر وحدت آنها در قاطع "مشی چریکی" است در قسمتهای پیش گفتیم که اینها چگونه تلاش کردند همه اشتباهات و انحرافات گذشته خود را به مبارزه مسلحانه ربط دهند. آنها امروزه مشی چریکی را علم کرده‌اند. چرا؟ این تنها پوششی است برای حمله به فدائیان و پوشاندن خطاهای گذشته خودشان. هنگامیکه آنها یک جریان انحرافی را پیش می‌کشند و روی آن تبلیغ می‌کنند. نیروهای دیگر مجبورند در مقابل آن موضع بگیرند و انحرافات آنها را برملا کنند. به این ترتیب یک مبارزه ایدئولوژیک ناسالم و ذهنی به جنبش تحمیل می‌شود، که مقدار زیادی از انرژی جنبش را هدر می‌دهد. آنها تنها با استناد به چند جمله از لنین می‌خواهند خود را از شر بررسی مسئله راحت کنند. آنها به واقعیتهای معاصر جهان و اشکال نوین مبارزات آزادببخش بی‌توجه هستند. (بدون شک سازمان بادی دیدی انتقادی به خود می‌نگرند، و در این راه همه اشتباهات و انحرافات خود را اصلاح خواهد کرد. و از خود انتقاد می‌کند، اما انتقاد پیکارمغرضانه و در جهت نابودی همه دستاوردهای جنبش مسلحانه است) این گروهها و محافل روشنفکری هستند که دور از واقعیتهای جامعه و نیاز مردم در جلسات خود مسائل ناب روشنفکری را حل و فصل و بررسی می‌کنند آنها به آنچه که در اطرافشان می‌گذرد توجهی ندارند. باید به آنها گفت "لطفا" سرخود را از پنجره اتاق کنفرانس بیرون بیاورید و ببینید مسائل مورد علاقه شما تا چه مورد توجه مردم است.

این بحث "سوسیال امپریالیسم" که شما در سطح جنبش کارگری علم کرده‌اید، تا چه اندازه‌ای توان نیروهای مبارز را می‌گیرد.

چگونه برخوردها متفاوت می‌شود.

در گذشته هنگامیکه طرفداران پیکار و گروههای دیگر با هواداران سازمان

روبرو می شدند بلافاصله شروع به حمله می کردند و همان دشنامهایی را که بر شمرديم ردیف می نمودند. پس از آنکه قدرت و نفوذ سازمان را به شکل عینی دیدند و دریافتند که اعتبار سازمان بیش از آن است که با این تبلیغات هواداران سازمان از آن جدا شوند و هواداران سرسختانه از سازمان و مشی انقلابی آن دفاع می کنند. تغییر روش دادند. دیگر صحبتی از مشی جداز توده فدائیان نبود. حالا صحبتها روی مارکسیسم - لنینیسم بود. گویا اینها جدیداً "به کشف این تئوری موفق شده بودند. وقتی استقبال نیروهای جوان را از فدائیان می دیدند، و با چشمان خود می دیدند که توده ها تنها فدائی را مظهر نیروی چپ می دانند روش جدید را بکار بستند. هواداران را متهم می کردند که احساساتی هستند. و نصیحت می کردند که آدم باید اول آثار مارکس و لنین را بخواند و بعداً " سرصبر یکی از سازمانها را انتخاب کند.

آنها نیروهای تازه راکه تازه به سازمان روی آورده اند، سؤال بیج می کنند و می گویند اعتقاد داشتن به یک سازمان درست نیست باید به مارکسیسم اعتقاد داشت. آنگاه برداشتهای سطحی خود را از مارکسیسم به خورد این نیروها می دهند. مشی سازمان را از قول لنین رد می کنند! فدائیان و نارد نیکهای روسی را در کفه های یک ترازو می گذارند. هیولای سوسیال امپریالیسم را برجسته می کنند. سرانجام خود را بعنوان تنها جریانی که مارکسیسم را می فهمد و در میان طبقه کارگر کار می کند و نامود می کند، گویا هیچ جریان دیگری در فکر تشکیلات نیست اینها با این اقدامات خود شاید بتوانند در کوتاه مدت کسانی را جذب کنند اما به هیچ روی آینده ای ندارند. زیرا فاقد استراتژی انقلابی هستند شاید شوخی تاریخ است که این هواداران سینه چاک طبقه کارگر، که یک لحظه اسم کارگر از زبان شان نمی افتد عملاً " در چهار چوب دانشگاه ها زندانی شده اند. بر خلاف ادعاهای بلندشان، جز تشکیل جلسات روشنفکری در محدوده دانشگاه و، حداکثر افشاگری سیاسی دولت نمی توانند کاری انجام دهند.

چون با تناقض دردناکی روبرو هستند. چگونه؟ دانشجویان مبارز هوا دار آزادی طبقه کارگر که به کار سیاسی تشکیلاتی اعتقاد دارند، خود را طرفدار ۱۲ گروه سیاسی می‌دانند که در بسیاری از زمینه‌ها با هم اختلاف دارند و هر کدام دارای تشکیلات جداگانه‌ای هستند. و شدیداً نسبت به هم بدبین هستند. شاید هیچ‌کس حتی خود این گروه‌ها نتوانند اختلافات فی‌مابین را جمع‌بندی کنند برنامه این گروه‌ها مشخص نیست ماهیت رهبران آنها برکسی آشکار نیست غیر از گروه (پیگار و دو گروه دیگر "آرمان - نبرد) سابقه این گروه‌ها معلوم نیست، رهبران‌شان شدیداً سلطه طلب هستند. و می‌کوشند گروه‌های دیگر را زیر نفوذ خود بکشند.

گروهی ایران را دارای نظام سرمایه داری وابسته و گروهی ایران را یک کشور سرمایه داری می‌دانند. درباره تضادهای جهانی هم گوناگون فکر می‌کنند. حداقل یکی از اینها (اتحادیه کمونیست‌ها - بخش خارج) به سه جهان معتقدند و بقیه به سوسیال امپریالیسم. (شایان ذکر است که هیچ‌کدام جز رونویسهای کتابهای چینی و آلبانی خودشان یک تحلیل چند صفحه‌ای از تضادهای جهانی بیرون نداده‌اند.) حال شما می‌توانید از دفتر دانشجویان مبارز (که محل تجمع و فعالیت این نیروهای هوادار طبقه کارگر است) این آتش هفت جوش، تصویری بدست آورید!

آیا دانشجویان مبارز درباره این مسائل برای دانش آموزان طرفدارشان توضیح می‌دهند؟ اینها که اینهمه کار سیاسی - تشکیلاتی را به رخ همه می‌کشند توضیح دهند که چگونه کار سیاسی - تشکیلاتی می‌کنند؟ آیا دانشجویان می‌توانند یک تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی بوجود آورند؟ تاکنون در هیچ‌کجای دنیا دیده نشده که دانشجویان بدون رابطه با حزب و پشاهنگ طبقه سازمان سیاسی کارگری بوجود آورند. این تشکیلات سیاسی چه استراتژی و تاکتیک دارد؟ این تشکیلات چه تحلیلی از مسائل جامعه دارد؟ مرحله انقلاب را چه می‌داند؟

ممکن است بگویند ما در رابطه با گروه‌های ۱۲ گانه کار سیاسی - تشکیلاتی می‌کنیم. پاره‌ای اختلافات این گروه‌ها را قبلاً "برشمرديم، تشکیلات اینها از هم جدا است دفتر مبارزین با کدامیک از این گروه‌ها رابطه سیاسی تشکیلاتی دارد؟ با همه که نمی‌شود. در اینصورت از صبح تا شب باید توی سروکله هم بزنند، با یکی هم نمی‌شود چون مثلاً "اگر با گروه پیکار رابطه داشته باشند بقیه دلخوری شوند! پس علیرغم نامشان و علیرغم ادعایشان قادر به کار سیاسی - تشکیلاتی نیستند. بلکه تنها می‌توانند افشاگری سیاسی در مورد دولت بکنند و یک سری کارهای دمکراتیک در سطح روشنفکران. وحدت تشکیلاتی نیاز به وحدت ایدئولوژیک دارد، ایدئولوژی محنوی تشکیلات شکل آن است.

اگر ادعا کنند که این گروه‌ها دارای مشی واحدی هستند که ادعای دروغی است چرا که همانگونه که گفتیم روی دو مسئله با هم تفاهم دارند:

۱ - سوسیال امپریالیسم دانستن شوروی.

۲ - رد مشی چریکی (ضدیت با فدائیان).

البته یکنفر دانشجو که در این دفتر هست متواند با یکی از این گروه‌ها ارتباط سیاسی - تشکیلاتی داشته باشد. در رابطه با این گروه‌کار کند. اما حساب کنید طرفداران ۱۲ گروه مختلف بخواهند همراه هم و در رابطه با ۱۲ تشکیلات مختلف کار سیاسی - تشکیلاتی بکنند. چه هرج و مرج پیش می‌آید. در بسیاری از موارد برخورد‌های فرصت طلبانه از سوی این جریان دیده شده است. در بعضی شهرستانها و مشخصاً "در فیروز آباد فارس - شیراز - زاهدان - کرج - تهران... بنام هواداران سازمان چریک‌های فدایی شروع به فعالیت کرده‌اند و تا مدتی ماهیت خود را پوشانده‌اند در فرصت مناسب با استناد غلط به نقل و قولهای آموزگاران پرولتاریا روی جوانان بی‌تجربه تأثیر سوء گذاشته‌اند.

در جلسات کارگری که از سوی جریانهای وابسته به سازمان چریکهای فدایی خلق برگزار شده دانشجویان مبارز بنام کارگر و با لباس ژننده

شرکت کرده‌اند و در چند مورد شناسائی شده‌اند. هدف آنها شناختن کارگران پیشرو و ایجاد تماس با آنها در بیرون و آشفتن ساختن فکر آنها است.

در بعضی شهرستانها جهت "تبلیغ فعالیت نیروهای دیگر را بخود منسوب کرده‌اند. مسئله جدید سردرگمی است که بین دانشجویان مبارز وجود دارد آنها که تا یکماه پیش حاضر نبودند سرسوزنی از تز "سوسیال امپریالیسم" کوتاه بیایند. حالا عده‌ای تغیر موضع داده‌اند و در این مورد عقب‌نشینی کرده و "سوسیال امپریالیسم" را ردی کنند اس بار دیگر نشان می‌دهد که هیاهویی که در این ۵-۶ ماه آنریدید. با چه ابداره بی محتوا بوده است! بقول یکی از رفقا اگر بحواصم مسجدهای برای بیکار ذکر کنیم فقدان استراتژی فقدان برنامه و اصول است. و این در کارهاشان دقیقا منعکس می‌شود. ببینیم با نیروهای داس آنوری چه می‌کند.

بعد از کشاندن آنها به برزخ روسفکری وبعد از اسکه گوش آنها را از نوارهای "سوسیال امپریالیسم" و مشی چریکی پرکردند. عملا آنها را رها می‌کنند چون با بن بست تشکیلاتی روبرو هستند. و تضادهای درونی امکان شکل گیری به آنها را نمی‌دهد ولی عجیب حریص هستند که جوانان را از پیشگام جدا کنند.

هرچند گاهی بیکار نظیر کودکان بهانه جو موضوعی را پیش می‌کشند هنگامی که سازمان شعار بسیار درست حاکمیت خلق را در مقطع تاریخی قیام طرح کرد. اینها بدون آنکه به محتوای شعار نگاه کنند. یکباره از چهار سو بانگ برداشتند که "پیشگامان پرولتاریا به دامن روبریونیسم افتادند". آنها زحمت اینگه کمی روی این شعار فکر کنند نکشیدند. روز دیگر عنوان کردند که نقش سازمان فدائیان خلق در قیام محدود به همان دو روز ۲۱-۲۲ بهمن می‌شود و شرکت سازمان در قیام کاملا "تصادفی بوده و هنگامیکه با جواب دندان شکن هواداران روبرو شدند که سازمان در آبانماه مسئله قیام خود انگیخته توده‌های را مطرح کرده و پیامش به انقلابیون هوادار این بوده

که "در این قیام خونین که دیگر آغاز گشته شرکت کنیم" یکباره خاموش می شوند.

ما هرگز نخواسته ایم درگیر این دامهای روشنفکرانه بشویم ما هرگز به کنفرانس و بحث ایدئولوژیک بدانگونه که آنها می اندیشند اعتقاد نداریم، ما مسائل خلق را نمی خواهیم در پشت میز کنفرانس حل کنیم. مسئله کارگر ما امروز "سوسیال امپریالیسم" و دیگر کج اندیشیهای روشنفکرانه نیست. مسئله ما امروز پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر، جواب به مسائل مبرم جنبش انقلابی و سرانجام ایجاد ستاد رزمنده پرولتاریا است. آنزمان که فدائیان خلق جان بر کف در عرصه نبرد طبقاتی با دشمن درگیر بودند. این مارکسیست - لنینیستهای کبیر! در پستوهای زمستانی خود در حالیکه از وحشت می لرزیدند فدائیان را ریشخند می کردند و با ذره بین روشنفکری دنبال خطاهای آنان می گشتند.

و امروز که فدائیان خلق بعنوان محور جنبش کمونیستی ایران در مقابل امپریالیسم و ارتجاع قدرافراشته اند، و هر لحظه نوطئه جدیدی از جانب ارتجاع بر علیه آنها چیده می شود. (سازمان م - ل) بیکار همراه با گروههای بی هویت دیگر از پهلوی به فدائیان خلق خنجر می زنند. بگذار تجربه تاریخ بار دیگر تکرار شود. گرچه اینروزها بخاطر پائین بودن آگاهی بین مردم، نیروهای چپ از اعتبار کمی در بین توده ها برخوردارند آنچه انحصار طلبان را محدود می کند که نتوانند کاملاً "مانع فعالیت نیروهای مترقی شوند. گذشته از رشد کمی و کیفی طبقه کارگر نتیجه اعمال فدائیان و کارنامه خونین آنان است ما از هواداران صادق این جریانها می خواهیم بار دیگری مواضع این گروهها فکر کنند. مسائل جهانی و پیچیدگیهای حرکت تاریخ را در نظر بیاورند. به سرنوشت منحرفین جنبش کارگری بیاندیشند. امروز در شرق میهن ما در کشور همسایه ما افغانستان ارتجاع با افسار گسیخته پیش می تازد.

فتودالها و سران مرتجع عشایر در افغانستان با عوامفریبی توطئه می‌کنند. چه کسانی دوش به دوش فتودالها می‌جنگند؟ شاید تعجب کنید! گروههای چپ که ادعای مارکسیست بودن دارند نظیر "شعله جاوید" و "ستم ملی"، اینها نیز به "سوسیال امپریالیسم" اعتقاد دارند "شاید صادقانه فکر می‌کنند که دارند برای رهایی میهن مبارزه می‌کنند. اما صداقت آنها کمترین تأثیری در مسئله ندارد. آنها آلت دست امپریالیسم جهانی و متحد نیروهای مرتجع در سراسر جهان هستند.

چند نکته ساده در مورد سوسیال امپریالیسم

اصطلاح سوسیال امپریالیسم از دو اصطلاح سوسیالیسم و امپریالیسم تشکیل شده است. و آنرا چنین معنا می‌کنند "سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در عمل" طرفداران نظریه سوسیال امپریالیسم معتقدند که شوروی یک کشور امپریالیستی است و تنها در حرف ادعای سوسیالیست بودن را دارد. وقتی علت را سؤال می‌کنی، می‌گویند که به سیاست خارجی شوروی نظری بیفکنید مگر نه اینکه شوروی از رژیم جنایتکار شاه پشتیبانی می‌کرد؟ مگر نه اینکه امروز خلق افغانستان را بمباران می‌کنند. دیروز چکسلواکی را اشغال کردند؟ در افریقا خلقهای قهرمان و مبارز را سرکوب می‌کنند؟ و..... آیا یک کشور سوسیالیست می‌تواند چنین سیاستی را در پیش گیرد؟ مسلماً نه، آیا پرولتاریای پیروزمند یک کشور می‌تواند پرولتاریای خلقهای دیگر را سرکوب کند؟ مسلماً نه، پس شوروی یک کشور امپریالیستی است! ظاهراً "دلایل بسیار محکم است و جای هیچگونه حرفی نیست اما کافی است پرسیده شود که شما از مبارزه طبقاتی با آرایش نیروها در افغانستان چه می‌دانید؟ در افغانستان چه طبقه‌ای بر علیه چه طبقه‌ای می‌جنگد پشت سر شورشیان افغانستان چه نیروهای ایستاده‌اند؟ نقش پاکستان در این میان چیست؟ تره‌کی در مدت حکومت خود چه اقداماتی انجام داده است؟ این اقدامات منافع چه طبقه‌ای را بخطر انداخته؟

زمانیکه این نوشته زیر چاپ بود ، حکومت " تره‌کی " توسط کودتای حفیظ -
اللهامین " سرنگون شد .

اطلاعات آنها محدود به یک سری اخبار روزنامه ها و خبرگزاریها است
که بدون تحلیل می پذیرند . وقتی سؤال می کنی شما که اینهمه سنگ اریتره
را به سینه می زنی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی آنجا چه می دانید ؟

نقش شوروی دقیقاً " در آنجا چیست ؟ جنبش آزادببخش اریتره چه
گرایشهایی دارد ؟ هرگز انتظار جواب درست و اصولی نداشته باشید باز هم
قضاوتها از حد اخبار و خبرگزاریها و احیاناً " کتابهای چینی فراتر نمی رود .
فرض کنیم که این حرفها درست باشد ، آیا نتیجه گیری آنها مارکسیستی است ؟
می خواهیم بگوئیم که تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری این رفقا با روح مارکسیسم
بیگانه است تا قبل از مارکس و کشف قانونمندیهای حرکت جوامع بشری
دانشمندان بورژوا در پی یافتن نیروی محرکه تاریخ دچار خیالپردازی بودند .
بعضیها دین را نیروی حرکت تاریخ می دانستند گروهی شخصیتها و قهرمانها
را بعضی اخلاق و گروهی ، فرهنگ ، زبان و نژاد را ، که همه اینها به خطا
می رفتند .

کشف بزرگ و تاریخی مارکس این بود که زیر بنا و روبنای جامعه را
مشخص کرد و نشان داد که همه چیز در خدمت تولید است . یعنی اخلاق ،
سیاست ، علم ، هنر ، فرهنگ ، جهان بینی و غیره . . . خلاصه همه پدیده های
روبنائی ناشی از اقتصاد جامعه " زیربنا " است . خود مارکس در بررسی -
جوامع همیشماً وضعیت اقتصادی شروع می کند و زیر بنا را کلید فهم مسائل
جامعه می داند . پیروان مارکس هم به همین ترتیب عمل می کنند . مثلاً "
هنگامیکه جامعه اشتراکی اولیه را بررسی می کنند اول شیوه تولید و روابط
تولید را مشخص می کنند ، هنگامیکه می خواهند جامعه فئودالی را بفهمند
ابتداءً روابط تولید و نظام مالکیت و وسائل تولید را در نظر می گیرند . خود
مارکس در تحلیل جامعه سرمایه داری از اقتصاد شروع می کند .

لنین در مورد جنگ جهانی اول ابتدا از اقتصاد شروع می کند و نشان

می‌دهد که جنگها و سیاست تجاوز کارانه کشورهای امپریالیستی ناشی از منافع سره‌ایه‌داران و انحصارگران بزرگ صنعتی و مالی است، بعبارت دیگر اقتصاد است که سیاست را تعیین می‌کند.

سیاست تعیین کننده اقتصاد نیست. شاید به نظر شما این امری بدیهی باشد که نیازی به توضیح ندارد، اما متأسفانه آدمهای بزرگی، را می‌بینیم که خیلی هم ادعای مارکسیست بودن دارند ولی این الفبا را نمی‌دانند. اول سیاست را بررسی می‌کنند بعد به این نتیجه می‌رسند که یک کشور سوسیالیست نمی‌تواند چنین کارهایی بکند. نتیجه اینکه شوروی دیگر سوسیالیستی نیست، پس چیست؟ سرمایه داری - امپریالیستی - فاشیستی.

دلالتی هم که از داخل جامعه شوروی می‌آورند بسیار خنده آور است در شوروی بعضی دخترها مینی ژوب می‌پوشند، در شوروی روی جلد بعضی مجلات عکس چند دختر و پسر انداخته‌اند که لباس نامناسب پوشیده‌اند. در سال ۶۴ یک مقام حزبی در ترکستان شوروی سوء استفاده مالی کرده است یک مسافر که از شوروی برگشته‌است گفته‌است: که در آنجا رشوه‌خواری وجود دارد بزرگ‌داری ویلای اختصاصی است مقامات حزبی سوار ماشینهای گرانقیمت می‌شوند بزرگ کلکسیون ساعت دارد.

نتیجه اینکه شوروی سوسیال امپریالیسم است. فقط اختلاف بر سر اینست که آیا این امپریالیسم توخاسته خطرناکتر است یا امپریالیستهای قدیمی، گروهی برای این عقیده‌اند که خطر عمده در جهان کنونی سوسیال امپریالیسم شوروی است. عده‌ای می‌گویند خطر عمده اتحاد دو ابرقدرت روس و آمریکا است و بالاخره آنها که واقع بین تر هستند می‌گویند خطر عمده در میهن ما آمریکا است فعلاً "کار بکار شوروی نداریم، بگذار اول بحساب آمریکا را برسیم بعداً" سراغ شوروی می‌رویم، ولی هیچکدام در این حکم غیر علمی کمتر بین تردیدی نمی‌کنند. اینها باید بدانند که اصل اساسی مارکسیسم و سنگ بنای تمام اندیشه‌های مارکس را زیر پا گذاشته‌اند زیرا مارکسیسم اقتصاد را زیر بنا می‌داند و در تحلیل روابط اجتماعی و سیاست و غیره همواره از زیر بنا شروع می‌کند، پس

تصادفی نیست که گروه‌های خط ۳ (یعنی سازمان پیکار و شرکا) تاکنون یک تحلیل کوتاه از این مسئله بدست نداده‌اند. پایه تفکر اینها یا مقداری نتیجه گیریهای سیاسی است و یا آثار چینیها که توسط "سازمان انقلابی" "طوفان" و گروه‌های مائوئیست دیگر ترجمه شده و هدفشان سردرگم کردن هر چه بیشتر جنبش کمونیستی میهن ماست.

باید ابتداءً تعیین کنیم شیوه تولید در جامعه شوروی چگونه است؟ نظام اقتصادی جامعه شوروی چگونه است؟ وسائل تولید در مالکیت چه طبقاتی است؟ تضاد اساسی جامعه شوروی چگونه است؟ و مبارزه طبقاتی در جامعه شوروی چگونه صورت می‌گیرد؟ تورم، بیکاری و بحرانهای اقتصادی که در همه کشورهای امپریالیستی دیده می‌شود در شوروی چگونه است؟ نظر ما اینست که مشخصات سازمان اجتماعی سوسیالیسم در شوروی وجود دارد. این مشخصات عبارتند از:

۱ - تولید بدست کلیه جامعه انجام می‌گیرد. و مالکیت عمومی وسایل تولید رعایت میشود.

۲ - اقتصاد از روی نقشه ثابت بر طبق احتیاجات عمومی اداره میشود. در شوروی بحرانهای اقتصادی که در همه کشورهای امپریالیستی بطور اجتناب ناپذیری و تکرار می‌شود، وجود ندارد.

در شوروی کسی مالک وسیله تولیدی نیست. در شوروی تورم و بیکاری که در همه کشورهای سرمایه داری امری علاج ناپذیر است، وجود ندارد. در همه کشورهای سرمایه داری در کنار اقلیت مرفه‌ای که در ثروت غلظت می‌زنند، اکثریت توده‌ها در فقر و محرومیت بسر می‌برند حتی در پیشرفته‌ترین کشور امپریالیستی جهان آمریکا (که خلقهای جهان را غارت می‌کند) نیز چنین وضعی وجود دارد، در کشور شوروی چنین مسئله‌ای نیست. در همه جوامع طبقاتی معاصرو مبارزه طبقاتی جریان دارد، همه ساله دهها میلیون کارگر در کشورهای سرمایه داری برای خواسته‌های صنفی و سیاسی دست به اعتصاب می‌زنند، و تجربه نشان داده است که هیچ قدرتی

نمی تواند مانع از حرکت توده ها بشود. در شوروی به تأیید دشمنانش هم، چنین مبارزه ای وجود ندارد.

طرفداران تز "سوسیال امپریالیسم" از روی این یا آن حرکت غلط سیاسی شوروی، از روی این یا آن نمود انحرافی در فرهنگ شوروی می خواهند نظام اقتصادی اجتماعی آنجا را تعیین کنند.

ما باید بدانیم که سیاست خارجی بازتاب روابط داخلی است. آیا کسانی که پیرو این تز هستند معنای سوسیال امپریالیسم را می دانند؟ اول این را بگوئیم که قوانین حاکم بر تکامل جامعه و طبیعت عینی بوده و مستقل از اراده ما عمل می کنند. ما نمی توانیم این قوانین را بوجود آوریم و یا از بین ببریم. ما تنها می توانیم این قوانین را کشف کنیم و به نفع جامعه بکار ببریم. آیا آدمها می توانند قانون جاذبه عمومی زمین را نابود کنند؟ نه! فقط می توانند با شناخت و توجه به این قانون هواپیما و سفینه های فضائی بسازند. در جامعه هم همینطور است. انسانها نمی توانند جلو تکامل جامعه را سد کنند. جامعه بشری به نیروی کار و تلاش انسانها تکامل می یابد. قوانین تکامل طبیعت همیشگی است. نیروی جاذبه زمین همیشه بوده و خواهد بود. اما قوانین تکامل جامعه دائمی نیست بلکه بر پایه شرایط جدید اقتصادی پدید می آیند و با عوض شدن شرایط اقتصادی قوانین جدید بر حرکت جامعه حاکم می شود. به همین دلیل در تمام دورانهای حیات بشر اقتصاد تعیین کننده بوده و سیاست و سایر مسائل روبنائی نقش نند کننده و کند کننده را داشته اند ما تریالیسم تاریخی به ما می آموزد که تاکنون جامعه بشری پنج نوع شکل بندی یا (فرمسیون) اقتصادی - اجتماعی داشته است که به ترتیب عبارتند از: کمون اولیه، برده داری، نظام فئودالی، نظام سرمایه داری، نظام سوسیالیستی، اگر در جامعه ای یک فرمسیون نبود شود و فرمسیون نوینی بجای آن برقرار شود، مثلاً "فئودال-لیزم" نبود شود و سرمایه داری مستقر شود روبینا (سیاست، فرهنگ و...) نیز متناسب با آن تغییر می کند.

حالا اگر اعمالی برخلاف مناسبات اجتماعی حاکم و در جهت خلاف ، تکامل تاریخ صورت گیرد . نقش تعیین کننده در زیر بنا (اقتصاد) را ندارد . مثلاً " اگر بفرض در ایالات متحد گروهی در داخل هیئت حاکمه پیدا شوند و بخواهند "برده داری" را در ایالات متحد زنده کنند . یا اگر در ایران امروز کسانی بخواهند جامعه را به نظام فئودالی برگردانند هرگز موفق نه خواهند شد . حرکت جامعه رو به پیشرفت دارد . هرگز در گذشته دیده نشده که یک فرماسیون نابود شده دوباره بر جامعه حاکم شود . و از نظر علمی و فلسفی همچون چیزی امکان ندارد . هیچگاه کهنه بجای نو نمی‌شیند همیشه این نو است که بجای کهنه می‌نشیند .

پس چرا می‌گویند مسیر حرکت تاریخ خط مستقیم نیست بلکه زیگزاگی است . یعنی در حرکت بسمت جلو بازگشت وجود دارد . اما حدود این بازگشت جهان‌اندازهاست ؟ این بازگشت به معنای آن نیست که روابط نوین اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه زیر و رو شده و جامعه به نظام قبلی باز گردد . حدود این عقب‌گردها به همان دوران تاریخ محدود می‌شود . باز هم تاکید می‌کنیم که اخلاق - سیاست - هنر - و سایر مقوله‌های روبنائی تابع زیربنا هستند . اینها هرگز قادر نیستند زیربنا را به عقب برگردانند . از روی بعضی علائم سیاسی - فرهنگی نمی‌توان سیستم اقتصادی ، یک جامعه را مشخص نمود .

بعضیها می‌گویند مگر لنین همواره در باره خطر بازگشت سرمایه داری هشدار نمی‌داد ؟ خطری که لنین آنرا عامل بازگشت به سرمایه داری می‌داند ، چیست ؟ خرده مالکها و "خرده بورژواها" است . یعنی این تولید کنندگان کوچک هستند که سرمایه داری را می‌زایند . بعد از انقلاب اکتبر بخصوص در دوره حکومت استالین خرده بورژوازی بیرحمانه سرکوب شد . ما می‌پرسیم در کدام مرحله از تکامل جامعه سوسیالیستی شوروی خرده مالکان نقش اساسی را در اقتصاد کسب کرده‌اند ؟ این بقایای بی‌رمق خرده بورژوازی چگونه ، توانست حکومت قدرتمند (کارگران) را سرنگون کند ؟ از طریق قهر یا مسالمت

آمیز؟ اگر از طریق قهر، این عمل چه موقع اتفاق افتاد. نبرد طبقاتی منجر به سرنگونی حکومت کارگران شد چه زمان صورت گرفت؟ مسلماً "می گویند چنین اتفاقی نیفتاده اگر از راه مسالمت آمیز، ضد انقلاب پیروز شده چگونه ممکن است طبقه کارگر آگاه و متشکل و پیروزمند که به قیمت قربانیان بی شمار قدرت را تصاحب کرده آنرا دو دستی تقدیم بورژوازی متلاشی شده و نابود شده و خرده بورژوازی در حال مرگ کند. در دوره لنین و تا دوره معینی از حکومت استالین که هنوز سوسیالیسم پیروز نشده بود و ضد انقلاب دارای پایه اقتصادی نیرومندی، در شهروده بود، امکان بازگشت سرمایه داری وجود داشت اما سوسیالیسم پیروز شد. و این خطر رفع شد. بعد از پیروزی و استقرار روابط اجتماعی - اقتصادی - سوسیالیسم امکان بازگشت به سرمایه داری وجود ندارد. همانگونه که در جامعه سرمایه داری امکان بازگشت به فئودالیزم نیست. این نقض آشکار قوانین تکامل جامعه است. این نادیده گرفتن ماتریالیسم تاریخی است.

اینها می گویند وقتی دارو دسته منحرف خروشچف روی کار آمد، جامعه شوروی به عقب بازگشت و اتحاد شوروی یعنی بزرگترین پایگاه انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان را به پایگاه بورژوازی - امپریالیسم و ارتجاع جهانی دگرگون ساختند. این یعنی پریها دادن به نقش سیاست و عوامل ذهنی، یعنی برخورد به شیوه ایده آلیستها. ماتریالیست ها هرگز با مسائل اجتماعی چنین برخورد نمی کنند.

نتیجه اینکه:

۱ - بحثهای نظیر "سوسیال امپریالیسم" و "تئوری سه جهان" و مسئله اصلی جنبش انقلابی میهن ما نیست. کسانی که این بحثها را به مسئله اصلی جنبش انقلابی تبدیل می کنند درک درستی از مسائل جامعه خود ندارند. اینها روشنفکران از خارج برگشتهای هستند که بدون دانستن واقعیتهای جامعه خود مسائل فرعی را عمده می کنند. و افکار انقلابیون را از مسائل اساسی جامعه منحرف می کنند.

۲ - مارکسیستها برای شناخت هر پدیده اجتماعی ابتداء از تحلیل اقتصادی شروع می‌کنند. این اقتصاد است که نقش زیربنا و تعیین کننده دارد. هواداران تز سوسیال امپریالیسم باید ثابت کنند که در شوروی مالکیت خصوصی وسائل تولید - ارزش اضافی - استثمار شدید زحمتکشان - بحران اقتصادی - تورم و مبارزه طبقاتی وجود دارد؟

۳ - امپریالیسم بالاترین مرحله نظام سرمایه داری است. سوسیالیسم یک شکل بعدی جدید اقتصادی و اجتماعی است. کسانی که به تز سوسیال امپریالیسم معتقدند ماتریالیسم تاریخی و قوانین حرکت جامعه را زیر پا می‌گذارند. مسیر حرکت جامعه به سمت پیشرفت است. و نه بازگشت!

۴ - هواداران تز سوسیال امپریالیسم باید چگونگی انتقال قدرت دولتی را از دست طبقه کارگر پیروزمند بدست خرده بورژوازی و سرمایه داران توضیح دهند.

با توجه به اینکه تضاد بین کارگر و سرمایه دار آشتی ناپذیر بوده و تنها از طریق زور و بشکل مسلحانه حل می‌شود.

* * * * *

درباره رفیق اشرف دهقانی و جدایی او از سازمان چه میدانیم؟

* * * * *

مقدمه:

رفیق اشرف دهقانی فدایی سرسخت و آشتی ناپذیری بود که از زمان پایه‌ریزی سازمان چریکهای فدائی خلق، در این سازمان عضویت داشت و بدنبال دستگیری رفقای فدائی در سال ۵۰، رفیق اشرف نیز دستگیر و تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. اغلب ما اشرف را با کتاب "حماسه مقاومت" می‌شناسیم

برای اطلاع بیشتر به روزنامه کار، شماره های ۲۷ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ونبرد خلق شماره شماره ۷ مراجعه کنید

او در سال ۵۲ بکمک چند نفر از زندانیان سیاسی از زندان قصر فرار کرد و در سال ۵۳ از سوی سازمان بخارج کشور فرستاده شد و در بخش روابط خارجی سازمان فعالیت می‌کرد. بعد از سال ۵۵ بدنبال ضرباتی که سازمان در داخل خورد و منجر به شهادت رهبران سازمان گردید ارتباط اشرف با سازمان قطع شد در این مدت سازمان در اثر تجارب چند سال مبارزه مسلحانه را جمع بندی نمود، این تجارب حاصل خون رفقای شهید و عمل هفت ساله سازمان بود. رفیق بیژن جزنی از پایه گذاران جنبش نوین انقلابی در زندان به جمع بندی این تجارب پرداخت. او توانست تئوری مبارزه مسلحانه را یک گام بجلو ببرد. آثار جزنی مخفیانه از زندان خارج و در دسترس رفقای فدائی قرار می‌گرفت. از سال ۵۳ نظریات بیژن در بین رفقای سازمان مطرح بود. در سال ۵۶ سازمان اعلام داشت که از این پس نظرفریق بیژن را بعنوان تئوری مبارزه مسلحانه پذیرفته است. و نسبت به تئوری مبارزه مسلحانه، که توسط احمد زاده و پویان نوشته شده بود انتقال کرد. در سال ۵۷ رفیق اشرف به همراه حرمتی پور کتابی تحت عنوان شرایط عینی انقلاب نوشته و بدون اجازه سازمان با آرم سازمان آنرا منتشر کرد. در این کتاب از نظرات رفیق جزنی انتقاد و از تئوری رفیق احمد زاده دفاع شده است.

پس از بازگشت رفیق اشرف به ایران از جانب سازمان مورد انتقاد قرار گرفت. که چرا خود سرانه و بدون رعایت اصول سازمانی این کتاب را منتشر کرده است (زیرا او میبایستی نظر خود را قبلاً در سازمان مطرح می‌کرد) و ثانیاً تحولات سازمان در این مدت برای او توضیح داده شد. اما رفیق اشرف حاضر به انتقاد از خود نشد.

برای همه ما باعث تاسف شد که رفیق اشرف دهقانی با سوابق مبارزاتی درخشان، خود در این شرایط از سازمان جدا شده است و بجای بحث و انتقاد سازنده درون سازمانی از بیرون سازمان را مورد حمله شدید قرار داده است. اگر کسانی باشند که با استناد به "حماسه مقاومت" اشرف دهقانی برای او امتیاز خاصی قائل باشند در اشتباهند. کتاب "حماسه مقاومت" را اشرف نوشته

است . اما "حماسه مقاومت" منعلق به سازمان چریکهای فدائی خلق است . همه رفقای فدائی چه آنان که زیر شکنجه جان دادند چه آنان که در مقابل جوخه های آتش ایستادند . چه کسانی که سالها در بند ماندند و با قیام توده ها از زندان آزاد شدند ، و چه کسانی که دستگیر نشدند و امر مبارزه را با تلاشی خستگی ناپذیر پیش بردند . همه فدائی بودند و فدائی وار زیستند و هیچکدام حق و امتیاز خاصی برای خود قائل نبودند .

چرا در داخل سازمانهای انقلابی تصفیه صورت نمیگیرد ؟

برای کسانی که تاریخچه احزاب کمونیستی و انقلابی آشنائی داشته باشند می دانند که مبارزه با نظریات انحرافی یکی از اصول سلامت تشکیلات است . در یک جامعه طبقاتی حزب و سازمان پیشرو طبقه کارگر نمی توانند خود را از تراوشات افکار غیر کارگری دور نگاهدارند . نظرات طبقات و قشرهای دیگر نیز در داخل سازمان منعکس می شود . برای همین است که باید در داخل یک سازمان همواره مبارزه ایدئولوژیک وجود داشته باشد تا ریح جنبش کارگری شاهد تصفیه رهبران و مبارزین برجسته‌ای بوده است . مثلاً " پلخانف از انقلابیون بزرگ روسیه‌ای تزاری و استاد لنین بود . لنین همواره از او با تحسین نام می برد اما پلخانف دچار انحراف شد . یعنی در یک مرحله قادر به درک جامعه روسیه نبود . لنین بیرحمانه از او انتقاد کرد . او دیگر در جنبش انقلابی نقشی نداشت . تروتسکی نیز یکی از همزمان لنین بود . و خدمات زیادی ، به انقلاب نمود و حتی به مقام فرماندهی ارتش سرخ نیز رسید اما چند سال بعد در مورد ساختمان سوسیالیسم دچار کج اندیشی شد . او می گفت نمی توان در یک جامعه ساختمان سوسیالیسم را بنا نمود بلکه همزمان باید در همه کشورها انقلاب سوسیالیستی شود . بعد از مرگ لنین این انحراف برجسته شد . مبارزه ایدئولوژیک در حزب بلشویک اوج گرفت . تروتسکی روی نظر خود پافشاری می کرد . سرانجام حزب

گمونیست به رهبری استالین تروتسکی را تصفیه واتز شوروی اخراج نمود ، بعد از مبارزه با نظرات انحرافی و پیروزی مشی صحیح سازمان یا حزب پیشرو طبقه کارگر آبدیده تر و استوارتر به راه خود ادامه می دهد .

مبارزه ایدئولوژیک برای اینست که عقاید و افکار غیر کارگری و نادرست از سازمان طرد شود . سازمان همواره در راه صحیح مبارزه گام بردارد . در داخل یک سازمان مبارز همواره نظریات مختلف وجود دارد برخورد عقاید باعث پیشبرد تئوری سازمان می شود . البته این اختلافات در چهار چوب مرکزیت دمکراتیک حل می شود یعنی اعضا در عین حال که آزاد هستند نقطه نظرهای خود را در سازمان به بحث بگذارند . باید تابع نظم تشکیلاتی باشند در غیر اینصورت سازمان در عرض یک هفته متلاشی می شود . رفیق اشرف مرکزیت سازمان را نادیده گرفته و بدون اطلاع به سازمان در سطح جنبش نظریات خود را مطرح می کند .

رفیق اشرف با نظریات خود مسعود احمد زاده بصورت دگم (جامد) برخورد میکند .

* * * * *

رفیق اشرف در مصاحبه اش می گوید سازمان از راه مبارزه مسلحانه منحرف شده و عقاید رفیق مسعود احمد زاده را زیر پا گذاشته است . می دانیم که کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" نوشته احمد زاده در شروع مبارزه مسلحانه سهم بسزائی داشته است . این کتاب بن بست جنبش را در سال ۴۹ شکست .

اما این کتاب آخرین کلام در امر مبارزه طبقاتی نیست . هر پدیده های در جریان حرکت خود تکامل میابد سازمان چریکهای فدائی خلق بدون شک آن چیزی نیست که ۸ سال پیش بود و حتی در نقطه ای نیست که یکسال پیش بود . واقعتهای جامعه همواره در حال تغییر هستند . سازمان در مدت ۸ سال مبارزه خونین و بهیهای شهادت صدها فدائی تجارب گرانبهائی را اندوخته

است. و اگر امروز رفیق مسعود زنده بود آیا همان نظرات سال ۴۹ را داشت؟ مسعود خود بر علیهدگمانیستها (کسانیکه آموزشهای علمی را مانند آیه های خشک می بینند بپاخاست). او دیگر پیشگامان می گفتند ما مبارزهای را شروع می کنیم و دیگران آنها را ادامه می دهند. و همیشه روی تجربه و عمل تکیه داشتند. آنها می گفتند ما باید نتایج عمل را جمع بندی کنیم و تئوری را غنی سازیم. کسانیکه امروز از مسعود و نظرات او بت درست می کنند و شرایط تاریخی جامعه خود را نادیده می گیرند، دگمانیست هستند.

چریکهای فدائی در عمل تئوری مبارزه مسلحانه را تکامل بخشیدند. نطفه کوچک سال ۴۹ امروز تبدیل به کودکی شده است که راه می رود. بذری که بدست پیشگامان قهرمان کاشته شده امروز نهالی است که به گل می نشیند. کودک دیگر نطفه نیست نهال هم دیگر بذر نیست. اینها هر کدام تکامل مرحله پیشین خود، هستند. اگر سازمان تکامل پیدا نمی کرد در واقع به خون شهیدان و تمام مبارزات این هشت سال بی اعتنائی کرده بود. ادامه دهندگان راه احمدزاده و یویان کسانی هستند که در کوران مبارزه تجربه اندوخته و تئوری مبارزه مسلحانه را تکامل بخشیده اند. امروز سازمان از پیشگامان مبارزه مسلحانه ستایش می کند. و خاطره آنها را، گرامی می دارد و معتقد است که حرکت کنونی سازمان و اعتبار آن در بین مردم و جهت گیری کارگری آن نتیجه تلاش قهرمانه رفقائی است که با نثار خون خود جوهر تئوری و عمل صحیح را در سازمان پرورش دادند. و بحق امروز سازمان وارث تمام سنن انقلابی این بخون خفته گان است.

برخورد رفیق اشرف با دولت و امپریالیسم

رفیق اشرف میگوید:

بورژوازی وابسته دست نخورده و منافع امپریالیسم قطع نشده است. در جای دیگر می گوید: امپریالیسم حمله نظامی را شروع خواهد کرد. امپریالیسم فقط از سلاجهائی که در دست مردم است می ترسد.

ما می‌پرسیم اگر امپریالیسم منافعی تأمین است برای چه حمله نظامی می‌کند. و اگر حمله نظامی امپریالیسم قطعی است پس باید تحلیل‌تان را پس بگیرید، یعنی دولت نماینده سرمایه داری وابسته نیست.

امپریالیسم تنها زمانی حمله خواهد کرد که منافعی قطع شود یا بطور جدی به خطر بیافتد. ثانیاً "امپریالیسم تنها از سلاحهایی که در دست مردم است نمی‌ترسد، زیرا سلاح در جنگ عامل مهمی است اما تعیین کننده آن نیست آنچه که از سلاح مهمتر است، آگاهی مردم و تشکل آنهاست. باید دید سلاح در دست چه کسی است. امروز سلاحها عملاً در اختیار کسانی است که زیر نفوذ روحانیت و کمینه‌ها هستند. بدیهی است این سلاحها نه تنها بر علیه امپریالیسم بکار نمی‌روند بلکه در شرایطی مستقیماً "بر علیه نیروهای مترقی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

رفیق اشرف می‌گوید:

"تعرض هر لحظه ممکن است آغاز شود" (صفحه ۳۴) بنظر ما در شرایط کنونی امکان تعرض نظامی امپریالیسم نیست. زیرا آنچه در ایران اتفاق افتاد یک انقلاب اجتماعی و اقتصادی نبود، اگر انقلاب به آن حد عمیق می‌شد، بورژوازی وابسته که با امپریالیسم پیوند دارند، روز بسروژ جناحهای محافظه کار و وابسته بخود را تقویت می‌کنند و نزدیکی به آمریکا بیشتر می‌شود. هنگامیکه این تغییر و تحول انجام، می‌گیرد آنگاه تضاد بین خلق و ضد خلق رشد می‌کند و بار دیگر امپریالیسم برای ایران کاملاً مسلط می‌شود. که البته انجام این امر مدتی طول می‌کشد سیاست آمریکا در مورد ایران امروز حمله نظامی نیست بلکه می‌خواهد انقلاب را از درون متلاشی کند. در آینده ممکن است آمریکا تعرض خود را آغاز کند. مثلاً "دست به کودتا بزند اما چنین امکانی در شرایط کنونی وجود ندارد.

نظر رفیق اشرف در مورد طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر و خلق

* * * * *

رفیق اشرف چنان از خلق صحبت می‌کند که گوئی چیزی همگون و یکپارچه است برعکس کمونیستها هیچگاه خلق را بصورت یکپارچه نمی‌بینند. کمونیستها معتقدند که خلق از طبقات مختلف تشکیل شده است. که بخاطر یک هدف مثلا " (بیرون راندن امپریالیسم) با هم متحد می‌شوند. اما هر کدام از دیدگاه طبقاتی خود به مبارزه نگاه می‌کنند. سازمان چریکهای فدائی خلق پیشاهنگ طبقه کارگر است. یعنی همیشه از دیدگاه طبقه کارگر مسائل را می‌بیند. ما هنگامی می‌توانیم پیشاهنگ انقلابی تمام خلق باشیم که مسئولیت خود را در مقابل طبقه کارگر انجام دهیم. اگر ما مرتبا " از خلق سخن بگوئیم و طبقه کارگر را نادیده بگیریم وظیفه خود را بدرستی انجام نداده ایم. ما باید وظیفه خود را بطور علمی مشخص کنیم و با کوشش زیاد به انجام آن دست بزنیم.

البته در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید، آیا ما نظیر گروههای (اکنونیست) که دچار کارگر زدگی کودکانه هستند. وظائف خود را در مقابل طبقات دیگر خلق (دهقانان - خرده بورژوازی) فراموش می‌کنیم؟ جواب اینست! ما باید به مسائل خلقها توجه کنیم. باید به مسائل دمکراتیک اهمیت بدهیم، اما همواره وظیفه عمده باید پیشروی ما باشد. وظیفه عمده ما سازماندهی طبقه کارگر و ایجاد حزب طبقه کارگر است. رفیق اشرف هنگامیکه از کارگران صحبت می‌کند طبق معمول اسیر احساسات می‌شود.

ما معتقدیم که در یک جامعه طبقاتی شرکت طبقات مختلف در انقلاب، هر کدام معنای خاصی دارد. ما بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر در مقابل طبقه کارگر مسئولیت داریم. وظیفه عمده ما چیست؟ وظیفه عمده ما اینست که حزب طبقه کارگر را تشکیل دهیم. هنگامیکه طبقه کارگر متشکل شود، می‌توانیم سخن از وظیفه عمده دیگری بگوئیم ولی در این زمان وظیفه عمده ما اینست فقدان حزب طبقه کارگر باعث دنباله روی این طبقه از بورژوازی و خرده بورژوازی می‌شود. چیزی که در جریان انقلاب بخوبی مشاهده کردیم مرحله تاریخی انقلاب دمکراتیک نوین است. ویژگی این انقلاب سرکردگی طبقه کارگر و

رهبری حزب کمونیست است، یعنی در این صورت می توان نفوذ امپریالیسم را کاملاً ریشه کن کرد. ممکن است بگویند در بعضی کشورها مانند گینه آنگولا - موزامبیک انقلاب بدون وجود حزب طبقه کارگر صورت گرفته و بعداً حزب کمونیست تشکیل شده است. ما می گوئیم شرایط جامعه ایران با این کشورها فرق می کند. در ایران نیروی عمده انقلاب طبقه کارگر است نه خرده بورژوازی یا هر نیروی دیگر. اشرف از "سازمان متشکل توده ای" صحبت می کند. او از حزب طبقه کارگر صحبت نمی کند. "سازمان متشکل توده ای" هویت طبقاتی ندارد. چنین سازمانی نمی تواند رهبری طبقه کارگر را تأمین کند و جای حزب طبقه کارگر را بگیرد.

بنظر ما پیشاهنگ طبقه کارگر باید نیروی عمده ما را در راه بردن آگاهی سوسیالیستی میان کارگران و سازماندهی طبقه کارگر صرف کند. برای اینکار احتیاج به تماس مادی و عینی با طبقه کارگر داریم. کمونیستها باید قبل از هر چیز مبلغ و مروج سازمان دهنده خوبی باشند. تبلیغ و ترویج برای افشاکری سیاسی و بردن آگاهی سوسیال دمکراتیک میان طبقه و سازماندهی یعنی ایجاد تشکل بین کارگران و بوجود آوردن حزب طبقه کارگر.

رفیق اشرف می گوید: چرا سازمان اوضاع اقتصادی و اجتماعی را بررسی نمی کند و تکلیف خود را با گذشته روشن نمی سازد؟

این ایراد اگر از جانب توده ایها و بیکاریها عنوان شود، جای تعجب ندارد آنهادنیال بهانه های هستند که سازمان را بگویند، شایعه پراکنی می کنند در خیال خود سازمان را تجزیه می کنند اما رفیق اشرف لابد می داند که امروز تاریخ و طبقه سنگینی را بدوش سازمان چریکهای فدائی خلق گذاشته است. امروز دوست و دشمن چشم به حرکات سازمان دوخته اند. سازمان صدها هزار هوادار در سراسر ایران دارد. درباره ای مناطق پایگاه عمیق توده ای بدست آورده است. بنابراین گامهای سازمان باید بسیار سنجیده باشد. امروز همه

از سازمان انتظارات بزرگ دارند. اما باید بدانیم که سازمان در حال حاضر با شرایط نوینی روبرو است. از نظر تئوری و عملی مسائل جدیدی برای سازمان مطرح است. سازمان با حزب توده و گروههای دیگر تفاوت دارد. حزب توده سریعاً "قضایا را تجزیه و تحلیل می کند چرا؟ چون مسیری دارد که کاملاً مشخص است، یک نظریه هست بنام "راه رشد غیر سرمایه داری" که دانشمندان جدید شوروی آنرا بصورت فرمولهائی تنظیم کرده اند و احزاب دنبالهرو در سراسر جهان چشم بسته آنرا اجرامی کنند. حالا فرق نمی کند اندونزی باشد یا عراق یا مصر و یا ایران. رهبران حزب توده به مصداق آن شعر حافظ که می گوید:

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم
عمل می کنند. آنها همان فرمولها را در مورد حرکت جامعه ایران مطرح می کنند، که دانشمندان شوروی نوشته اند. کاری به اوضاع خاص کشور و شرایط میهن ندارند. برای آنها مهم اینست که پروفیسور ایوانف در مورد ایران چه می گوید، نه اینکه در ایران چه می گذرد. پس زحمتی ندارد که در فردای قیام نظرشان را بدهند. گروههای مثل پیکار، رزمندگان، آرمان و غیره... که مجموعاً "با وجود اختلافات زیاد خط واحدی را دنبال می کنند، با شتاب کودکانهای هر روز حرف تازه ای مطرح می کنند. آنها از چپ به راست می غلطند. کارشان از این شاخه به آن شاخه پریدن است. بدون مسئولیت هر نظری را مطرح می کنند.

سازمان با مسئولیت سنگینی که دارد نه مثل حزب توده با مسائل برخورد می کند و نه مانند این گروهها. موضع سازمان باید اصولی باشد. سازمان باید اوضاع جدید ایران را از نظر سیاسی - اقتصادی - نظامی با دقت بررسی کند، اوضاع جهانی را در همین رابطه بسنجد.

مسائل عمده و غیر عمده را تعیین کند و نظری که می دهد منطبق با

واقعیت باشد. با توجه به توان سازمان وانبوه کارهای جاری نمی توان زیاد عجله کرد.

رفیق اشرف می گوید: سازمان اسلحه را کنار گذاشته و در مقابل خلع سلاح مردم عکس العمل نشان نمی دهد.

این تفکر نتیجه تصورات رفیق اشرف است. زیرا سازمان همواره در مقابل خلع سلاح توده ها و سازمانهای انقلابی موضع قاطع داشته است. (شماره های مختلف نشریه کار) و اعلام داشته که "تادسیسه های امیریالیستی و صهیونیسم جهانی ادامه دارد نیروهای انقلابی و خلقهای مبارز هرگز اسلحه را بر زمین نخواهند گذاشت".

رفیق اشاره می کند "در شرایط کنونی مردم اسلحه خریده اند و خود را برای نبرد با امیریالیسم آماده کرده اند. فقط سازمان باید آنها را سازماندهی کند".

در اینجا باز هم نقش رهبری طبقه کارگر و حزب را نادیده گرفته است. سازمان چریکهای فدائی خلق پیشاهنگ طبقه کارگر است. وظیفه او سازماندهی طبقه کارگر است. آنچه که مهم است ایجاد یک سازمان رزمنده طبقه کارگر برای رهبری مبارزه ضد امیریالیستی است. سلاح بخودی خود تعیین کننده نیست وجود سلاح در دست دهقانان در مناطق، نباید ما را در مورد نیروی عمده انقلاب دچار اشتباه کند. نیروی عمده انقلاب طبقه کارگر است. در عین حال ما باید به مسائل خلقها اهمیت بدهیم کلید حل مسئله خلقها ایجاد ستاد رزمنده طبقه کارگر و تأمین سرکردگی این طبقه در نبرد ضد امیریالیستی است.

مسئله دمکراسی از دیدگاه اشرف

او می نویسد "در انگلستان بعلت وجود شرایط دمکراتیک سالهاست که

مبارزات صنفی طبقه کارگر در همان چهارچوب مبارزات صنفی باقی مانده. " این یعنی سطحی برخورد کردن مسائل است، علت اینکه در انگلستان دمکراسی بورژوائی وجود دارد اینست که سرمایه داران انگلیس خلقهای افریقا و آسیا را غارت می کنند و سهمی از این غارت را به کارگران خود می دهند. در نتیجه خواسته های اقتصادی طبقه کارگر برآورده می شود و تضاد بین کار و سرمایه به مرحله آشتی ناپذیری نمی رسد. شرایط دمکراتیک نتیجه این جریان است بعضیها تصور می کنند هرچه شرایط سخت تر باشد هر چه دیکتاتوری زیادتر باشد خلق انقلابی تر است این یعنی سنایش از دیکتاتوری و دیکتاتورها.

در حالیکه جنبش طبقه کارگر در شرایط دمکراسی بورژوائی شکونتر می شود.

در صفحه ۱۱۶ اشرف می گوید: " بنظر من نقش سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را باید از ماهیت مرکزیت جدا کرد. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نقش تاریخی و بزرگی ایفاء کرد. "

* * *

چگونه ممکن است حساب رهبری سازمان را از اعضاء آن جدا کرد و نتیجه گرفت که سازمان نقش خود را درست ایفاء کرده است. سازمانی که در آن بین رهبران و کادرها اختلاف باشد، نمی تواند وظائف خود را بدرستی انجام دهد.

در حالیکه خود رفیق اشرف و همه مامی دانیم در یک سال اخیر سازمان نقش تاریخی خود را ایفاء کرده است. این نشان می دهد که بر سازمان مرکزیت دمکراتیک حاکم است. یعنی توده های سازمان از مرکزیت سازمان تبعیت می کردند. و رهبران نیز منعکس کننده نظرات هماعضا بوده اند. این سخنان را اشرف برای بی اعتبار کردن رهبری سازمان زده است.

در مورد مصاحبه رفیق اشرف سخن بسیار است. ما در عین حال که برای این رفیق مبارز احترام بسیاری قائل هستیم در حالیکه گذشته مبارزاتی

اوراد سازمان پرافتخار چریکهای فدائی خلق ستایش می‌کنیم . از برخورد
سطحی و احساسی او با مسائل جامعه و سازمان انتقاد می‌کنیم .

فرق چریکهای فدائی خلق ایران با توده‌ایها چیست

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که از سال ۴۹ و بدنبال حماسه سیاهکل
بوجود آمد . نشان داد که با فداکاری در راه آرمان طبقه کارگر مبارزه ،
می‌کند . آنها در سیاهترین دوره تاریخ ایران پرچم انقلاب را برافراشتند
و صدها شهید به پیشگاه خلق تقدیم کردند . رهبران سازمان در عمل نشان
دادند ، که در راه آرمان طبقه کارگر مرگ و شکنجه را با آغوش باز پذیرا
هستند ، همه رهبران اولیه سازمان یا در نبرد مسلحانه شهید شدند و یا پس
از دفاع از آرمانهای انقلابیشان زیر شکنجه تیرباران شدند . سازمان در
مدت ۸ سال مبارزه به تجارب گرانبهایی در زمینه عمل و تئوری دست یافت .
اما رهبران حزب توده امروز اکثراً " همانهایی هستند که ۳۸ سال
پیش به ریاست رسیدند . بعد از کودتای ۲۸ مرداد آنها که در ایران ماندند
بجز معدودی همگی خیانت کردند . و آنها که گریختند ، اگر می‌ماندند بدتر از اینها
بودند . آنها در مواقع حساس مردم را تنها گذاشته‌اند . خیانت این رهبران
باعث شد که کودتای ۲۸ مرداد موفق شود . و تشکیلات حزب توده نابود گردد .
آنچه بنام بقایای حزب توده بعد از ۲۸ مرداد وجود داشت ، تنها دایمی
بود برای شناختن و دستگیری انقلابیون راستین . کمیته مرکزی حزب توده
۲۸ سال از ایران دور بوده‌اند . در این مدت پیوندی با مردم و مبارزات آنها
نداشته‌اند و بنا بر این هیچ درکی از تحولات جامعه ایران ندارند .
درباره شعار وحدت توده‌ایها و تحسینی که از فدائیان می‌کنند چه می‌گوئید؟

* * *

شعار وحدت حزب تسوده توخالی و غیر عملی است . حزب توده
میخواهد وحدت در پشت میز مذاکره و در اتاقهای در بسته بوجود آید . اما

فدائیان می‌خواهند وحدت در میدان نبرد و در حین مبارزه انجام شود .
از این گذشته حزب توده از یکطرف خود را حزب طبقه کارگر می‌داند اما
در عمل نشان داده که از منافع کارگران - زحمتکشان و خلقهای میهن دفاع
نمی‌کند . بلکه با سماجت پشت سر حاکمیت سیاسی راه افتاده و فکر ساخت
و پاخت از بالاست .

حزب توده در مقابل قدرت مسلط همیشه سر فرود می‌آورد
اتحاد با حزب توده افتادن به دام سازشکاری و خیانت به منافع کارگران
است . آنها تا دیروز فدائیان راهم صدا با بلندگوهای رژیم شاه " تروریست
می‌نامیدند ، و بر علیه جنبش مسلحانه کتیه توزانه از طریق رادیو بیگم ایران
سم پاشی می‌کردند ، امروز که اعتبار و نفوذ فدائی را در بین توده‌ها
می‌بینند به پیروی از همان سیاست سر فرود آوردن در مقابل قدرت مودیانه
از فدائیان ستایش می‌کنند . تا بدین وسیله برای خود اعتباری کسب کنند .
اما امروز توده‌های مردم هوشیارند . نیروهای انقلابی را از روی عملشان
می‌سنجند . کیست که تاریخ حزب توده را نداند ؟ تاریخچه خونین فدائیان
خلق هم پیش چشم مردم باز است . همه می‌دانند در شرایط کنونی براحتی
می‌شود روزنامه چاپ کرد و اعلامیه نوشت . توده‌ایها به میدان آمده‌اند .
مامی پرسیم شما ای مارکسیست ، لنینیستهای کبیر در این مدت ، ۲۸ سال
چه کرده‌اید ؟

جز اینکه در پستوهای زمستانی خود آرمیده‌اید و امروز برای میوه
چینی به میهن بازگشته‌اید ؟ شما در این مدت کدام جنبش توده‌ای را رهبری
کرده‌اید ؟ شما برای مقابله با دیکتاتوری خونبار محمد رضا شاه چه کرده‌اید ؟
چه ضمانتی هست که فردا که شرایط سخت شود شما دوباره چمدانها را
ن بسته و روانه اروپا نشوید و اعضاء و هواداران ساده را دم تیغ رها نکنید ؟
مگر شما همکاری‌های و بهر امیها نبوده‌اید ؟ سازمان چریکهای فدائی خلق در راه
سرخ‌رهای کارگران - دهقانان و زحمتکشان گام بر می‌دارد ، و در این راه از
دادن هزاران شهید باکی ندارد . بگذار همیشه خط فاصل بین فدائیان و

توده‌ایها مشخص باشد بگذار توده‌ها انقلابیها و سازش‌کاران را بشناسند .
حمله توده‌ایها به صف فدائیان باعث تقویت آنها می‌شود و شعار وحدت
طلبی دروغین آنها کسی را فریب نمی‌دهد؟

درباره هوا داران صادق حزب توده چه فکر می‌کنید؟

* * *

هستند کسانی که با صداقت به صف توده‌ایها پیوسته‌اند ، در اینجا
باید چند نکته را توضیح داد . یکی ماهیت دارودسته کمیته مرکزی است که
بار همه خیانت‌های گذشته و نزدیک را به دوش می‌کشند آنها بطور کلی
آدمهای ضعیف فاقد خصوصیات انقلابی ، فرصت طلب هستند .

از آنجائیکه حزب توده در تحولات ۲۰ ساله اخیر مملکت نقشی نداشته
قطعا " نمی‌تواند نیروئی بسوی خود جلب کند . اعضاء اصلی حزب توده
عناصر قدیمی ، هستند که زمانی عضو حزب بوده و یا هوادار آن بوده‌اند .
این افراد بعد از ۲۸ مرداد دست از فعالیت کشیده و دنبال زندگی خود
بوده‌اند . اما خاطرات آن دوره را برای خود حفظ نموده‌اند . حالا که کمیته
مرکزی بازگشته ، برای این آدمها نامه نوشته و آنها را دعوت به همکاری
نموده‌است . حزب توده هیچ معیار انقلابی برای پذیرش اعضاء جدید ندارد . و
هیچگاه دست به تصفیه عناصر فاسد قدیمی نزده است . در نتیجه از نظر
تشکیلاتی بسیار سست است .

حزب توده امروز برای اینکه خرده بورژوازی را بر علیه خود تحریک
نکند تن به هر خواری می‌دهد و بدین ترتیب جایگاه خوبی برای فعالیت
عناصر مردود و محافظه‌کار است که شرکت در فعالیت‌های سیاسی را نظیر یک
برنامه تفریحی و بی‌خطر تلقی می‌کنند .

این عناصر قدیمی می‌کوشند پاره‌ای نیروهای جوان را بسمت خود
جلب کنند . برای اینکار تاریخ گذشته را وارونه می‌کنند . خیانت‌ها را ماست
مالی می‌کنند و نیروهای انقلابی دیگر را تخطئه می‌نمایند .

آنچه که مورد نظر ماست کمیته مرکزی حزب توده و مشی سازشکارانه
و اعضاء محافظه کار و بورژوازی این حزب است .

سدیهی است حساب هواداران و اعضاء صادق از منحرفین و مشی سازشکارانه آن جداست . حزب توده امروز بعنوان یک جریان سیاسی برای نیروهای جوان ، جاذبه‌ای ندارد . شاید امروز بتوانند با استفاده از شرایط نیمه دمکراتیک کنونی مدتی فعالیت کنند ، اما مثل روز روشن است که فردا شرایط عوش شود بار دیگر بخارج می‌گیرند .

همانگونه که تا دیروز که شرایط اختناق حاکم بود خبری از توده‌ایها نبود زمانی که زندانها انباشته از زندانیان جنبش نوین انقلابی به رهبری فدائیان و مجاهدین خلق بود خبری از فعالیت‌های توده‌ایها نبود . اگر هم کسانی بودند که تمایلات توده‌ای داشتند موقعیت را برای فعالیت مناسب نمی‌دیدند ! آنزمان که خواندن ورد و بدل کردن یک اعلامیه و یا جزوه خطر سالها زندان و شکنجه را برداشت ، تنها اعلامیه‌ها و جزوه‌های فدائی و مجاهد بود که در سطح نیروهای مترقی پخش می‌شد . آنزمان که شرکت در تظاهرات دانشجویی و خیابانی خطر زندان و شکنجه را همراه داشت ، این هواداران پرشور جنبش نوین انقلابی بودند که این تظاهرات را سازمان میدادند . تنه‌ایس از فضای ، باز سیاسی " در سال ۵۵ بود که گوشه و کنار اعلامیه توده‌ایها پیدامی‌شد . و بعد از قیام ۲۱ بهمن و سرنگونی قطعی رژیم شاهنشاهی بود که مهاجرین به میهن بازگشتند . زیرا دیگر خطری آنها را تهدید نمی‌کرد . خیانت آنها توده‌های مردم را نسبت به چپ فوق العاده بدبین کرده بود . یکی از هدفهای چریک‌های فدائی زدودن داغ ننگ خیانت‌رهبان حزب توده بود . خون فدائیان اگر کمترین اثر در جامعه داشته ، همین بود که مبارزین چپ را اعتباری تازه بخشید .

چریک فدائی از فدا کردن جان‌ش دریغ نداشت و ندارد و این چیزی است که رهبران خائن حزب توده هرگز حاضر به انجام آن نشدند آنها در مراحل حساس تاریخ میهن به بهای خیانت زندگی ننگین خود را خریدند و مورد " مغزو مولوکانه " قرار گرفتند .

* * *

شمارتبا " از تاریخ حزب توده سخن می‌گوئید و از رهبران خائن آن آیا ممکن است در اینمورد توضیح دهید؟

بلی - ما هر پدیده‌ای را که می‌خواهیم بررسی کنیم باید آنرا به شکل تاریخی‌اش ببینیم یعنی اینکه اکنونش را در رابطه با گذشته می‌توانیم توضیح دهیم و آینده‌اش را با توجه به آنچه که اکنون هست، به همین دلیل در بررسی حزب توده به عقب برمی‌گردیم و اصولاً "تاریخچه فعالیت‌های کمونیستی را در ایران بررسی می‌کنیم، البته بسیار مختصر.

حزب کمونیست ایران چه بود؟ و قبل از تشکیل حزب توده، کمونیست‌های ایران چه فعالیتهایی داشتند.

* * *

همزمان با رشد جنبش مشروطیت آشنائی مردم با سوسیالیسم و مارکسیسم بیشتر می‌شد. در این زمان مردانی بودند که در جنبش مشروطه و هم در گسترش جنبش کمونیستی ایران نقش بزرگی داشتند. برجسته ترین چهره این زمان حیدر خان عموآغلی است، که بعدها از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران شد. حیدر خان در جنبش مشروطه دوش به دوش رهبران ملی نقش تاریخی ایفاء کرد. او در جریان محاصره تبریز و دیگر وقایع همراه با سردار ملی سنارخان با استبداد وابسته به امپریالیسم نبرد می‌کرد.

تا جائیکه سنارخان همیشه می‌گفت "حرف آنست که حیدر خان بگوید" (برای اطلاع بیشتر به مجموعه مقالات صمد بهرنگی مراجعه کنید.)

در سال ۱۹۱۷ برابر با ۱۲۹۷ جمعیت عدالت توسطه‌های از سوسیال، دمکراتها (کمونیستها) بنیان گذاشته شد. در اولین کنگره که در سال ۱۹۲۱ در بندر انزلی برگزار شد نام عدالت به حزب کمونیست ایران تبدیل شد.

این حزب در جنبش جنگل شرکت داشت و از رهبران آن حیدر خان واحسان الله خان بودند. بدنبال کودتای ۱۲۹۹ رضاخان که بدستور انگلیس صورت گرفت، در حالیکه پایه‌های دیکتاتوری خونبار رضاخان محکم

می شد. فعالیت حزب کمونیست در ایران بشکل مخفی صورت می گرفت. رضاشاه به سرکوبی کمونیستها پرداخت. و در سال ۱۳۱۵ قانونی از مجلس گذراند که بموجب آن فعالیتهای کمونیستی غیر قانونی اعلام شد و مجازاتهای سنگینی برای کسانی در نظر گرفته شد که دست به این فعالیتهای می زدند. عده ای از اعضاء و رهبران حزب کمونیست دستگیر شدند گروهی شهید و عده ای تبعید گشته و حزب کمونیست نابود شد.

گروه ۵۳ نفر و فعالیتهای آن؟

در سال ۱۳۱۴ دکتر نفی ارانی که انسانی عاقل و مبارز بود و به جهان بینی مارکسیستی اعتقاد داشت، در تهران یک "محل" مارکسیستی بوجود آورد.

هدف این گروه مطالعه و انتشار جهان بینی مادی (ماتریالیستی) بود اکثر اعضاء روشنفکرانی بودند که از خانواده های متوسط و بالا بیرون آمده و در خارج تحصیل کرده بودند. آنها برنامه ای برای فعالیتهای سیاسی- توده ای، نداشتند. و فاقد خط مشی معینی برای کار سیاسی بودند. این گروه در سال ۱۳۱۶ دستگیر شدند و چون تعداد آنها ۵۳ نفر بود به گروه ۵۳ نفر معروف، شدند.

دکتر ارانی در دادگاه از اصول عقاید خود دفاع کرد. و رژیم رضاشاه را مورد حمله قرار داد. در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان توسط درّخیمان به شهادت رسید یادش برای همیشه در قلب همه انسانهای میهن پرست زنده است.

پیدایش حزب توده در ایران

در شهریور ماه ۱۳۲۰ ارتشهای متفقین (شوروی - آمریکا ... انگلیس) ایران را اشغال کردند. دکترانوری رضاحان سرنگون شد. در مهرماه ۱۳۲۰ گروهی از روشنفکران و عناصر آزاد حیوان دور هم جمع شدند و حزب توده

را بنیاد گذاشتند .

در بین این گروه عده‌ای از افراد گروه ۵۳ نفر که تازه از زندان آزاد شده بودند وجود داشتند . همچنین عناصر لیبرالی مانند سلیمان میرزا نیز در دستگاه رهبری بودند .

کسانی که رهبری حزب را بدست گرفتند ، درگروه مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی آبدیده نشده بودند . ایمان آنها نسبت به مردم و انقلاب در عمل ثابت نشده بود ، و بطور کلی فاقد خصوصیات انقلابی بودند . در برنامه حزب توده اشاره ای به ایده تئولوژی مارکسیسم - لنینیسم نشده بود . هم چنین گفته نشده بود که حزب توده متعلق به طبقه کارگر ایران است . اما این مطالب گنجانده شده بود . ۱ - تأیید مشروطیت و قانون اساسی ایران ۲ - دفاع از دموکراسی و آزادیهای سیاسی - اجتماعی ، اینها که امروز ادعای کنند حزب توده دنباله حزب کمونیست ایران است و یا حزب طبقه کارگر ، بهتر است به اسناد تاریخی حزب توده نگاهی بیاندازند "هدف حزب توده منافی منافع هیچ طبقه‌ای از اجتماع نیست . حزب توده نیرومند ترین عامل برفراری آزادی و قویترین عامل حفظ منافع کلیه طبقات ملت ایران است " حرف حساب چیست " انتشارات حزب توده در آن زمان تضاد عمده جامعه ما چه بود ؟ انگلیسیها که رضاشاه را با توطئه روی کار آوردند بمدت بیست سال ایران را از نظر اقتصادی کاملاً " وابسته کرده بودند . مهمترین مسئله غارت نفت ایران توسط شرکت نفت ایران وانگلیس بود .

اکنون که دیکتاتوری سرنگون شده بود . مردم انگلیسیها را دشمن اصلی خود می دانستند . طرح و شعار " مرگ بر انگلیس " و مبارزه بر علیه انگلیس وظیفه نیروهای انقلابی بود .

حزب توده احساسات مردم را درک نکرد . و به مبارزه ضد امپریالیستی بهائی نداد . رهبران حزب توده شخصیت انقلابی نداشتند . یعنی به همین دلیل نمی توانستند اوضاع ایران را بدرستی تشخیص دهند . آنها دنباله‌رو سیاست شوروی بودند .

حزب توده می‌توانست با طرح شعارهای ضد امپریالیستی رهبری مبارزه
آزادببخش ملی را بدست گیرد. اما این کار را نکرد.

امتیاز نفت شمال چه بود؟

در سال ۱۳۲۳ دولت شوروی از ایران تقاضای امتیاز نفت شمال را
کرد. این پیشنهاد شوروی انحراف از سیاست همزیستی لنین بود. حزب
توده بجای اینکه جلوی این اشتباه را بگیرد به پشتیبانی از این پیشنهاد در
جلوی مجلس دست به تظاهرات زد و نمایندگان حزب توده در مجلس با
رسوائی از این پیشنهاد حمایت کردند. جالب اینجاست که همین نمایندگان
مدتی پیش در همان مجلس با پیشنهاد شرکت "استاندارداویل" برای
گرفتن امتیاز نفت مخالفت کرده و گفته بودند، ایران خودش می‌تواند نفت
خود را استخراج کند.

دنیا به روی حزب توده به وجهه این حزب در میان مردم ضربه می‌زد.
و بهانه بدست نیروهای مرتجع می‌داد که در تبلیغات خود از این موضوع
استفاده کنند. البته سیاست همبستگی کارگران و زحمتکشان و یا عبارتی
"انترناسیونالیسم پرولتری" درست است اما هرگز با میهن پرستی مغایر
نیست. همبستگی با حفظ منافع ملی ضد هم نیستند.

حزب توده و ملی شدن صنعت نفت؟

بطور کلی در جوامع وابسته تضاد اصلی - تضاد بین خلق و امپریالیسم
است. مسئله اصلی در ایران غارت نفت ایران توسط شرکتهای انگلیسی بود.
افکار عمومی در سالهای جنگ و بعد از آن بیدار شده بود.

مسئله نفت روز بروز داغ تر می‌شد. در سال ۱۳۲۹ قرار داد جدید نفت
بصورت ۵۰ - ۵۰ بین ایران و انگلیس بسته شد. این قرار داد برای تصویب
به مجلس فرستاده شد. مصدق که نماینده مجلس بود طی نطق تاریخی نه
تنها این قرارداد را رد کرد بلکه خواستار ملی شدن نفت ایران شد. مردم

از مصدق پشتیبانی کردند. مرتجعین یک گام عقب نشستند لایحه ملی شدن صنعت نفت در تاریخ ۲۹، اسفند ۱۳۲۹ تصویب شد.

نقش امپریالیستها در این میان چه بود؟ امپریالیسم حاکم در ایران انگلیس بود. اما در سطح جهانی آمریکا قدرت درجه اول امپریالیستی شده و رودرروی کشور شوراها ایستاده بود. آمریکا میخواست نظام نوین سوسیا - لیستی را در نطفه خفه کند شوروی نیز دشمن اصلی خود را آمریکا می دانست امپریالیستهای آمریکا و انگلیس در عین وحدت با همدیگر تضاد منافع داشتند، آمریکامیخواست نفت ایران را از دست انگلیسیها در آورد و خود بر اقتصاد ایران مسلط شود. به همین دلیل از مسئله ملی شدن نفت پشتیبانی می کرد. مصدق میگوید از تضاد میان این دو به نفع ملی شدن نفت استفاده کند. علت موضع گیری غلط حزب توده در مقابل مصدق این بود که حزب توده بجای اینکه اوضاع جامعه را بررسی کند - کورکورانه از سیاست شوروی در سطح جهان پیروی می کرد. این باعث می شد که به مبارزه ضد انگلیسی کمتر از مبارزه بر علیه آمریکا بپردازد. در حالیکه در آن زمان مصدق بدرستی از تضاد بین دو امپریالیسم استفاده می کرد. و به هیچ کدام امتیاز نمی داد. در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ مصدق به نخست وزیری رسید. آمریکا با امید فراوان نماینده های به ایران فرستاد، تا شرایط جدیدی برای گرفتن امتیاز نفت پیشنهاد کند. مصدق به آمریکا جواب مثبت نداد. درگیری بین دولت مصدق و امپریالیسم انگلیس هر روز شدیدتر می شد. حزب توده و مصدق به هم بدگمان بودند. توده ها به روابط نزدیک مصدق با آمریکا را درک نمی کردند، آنها تصور می کردند که مصدق آمریکائی است و مصدق نیز به نوبه خود به توده ها اطمینان نداشت و با آنها همکاری نمی کرد. این باعث می شد که جبهه نیروهای مترقی در مقابل امپریالیسم و ارتجاع ضعیف شود.

انگلیس ایران را محاصره اقتصادی کرده بود. نفت ایران بفروش نمی رفت توطئه مرتجعین و در رأس آنها دربار روز بروز بیشتر می شد. تا اینکه توطئه آنها در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شکست خورد. توده های مردم با قیام

خونین خود پشتیبانی خود را از مصدق نشان داده و او را بکار بازگرداندند . در همین زمان جناح راست جبهه ملی از مصدق جدا شدند . آمریکا چهره ملی دکتر مصدق را شناخته بود به همین دلیل فعالانه بر علیه او توطئه می کرد . آیت الله کاشانی و مظفر بقائی و عده ای دیگر از عناصر محافظه کار مصدق را رها کرده و به صف دشمنان آزادی و استقلال میهن پیوستند . حزب توده در دوره اول نخست وزیری مصدق یعنی تا قیام ۳۰ تیر در تجزیه و تحلیل اوضاع ایران دچار چپ روی شده بود . رهبران حزب توده به تبعیت از شوروی ملی بودن مصدق را درک نکردند ، و او را عامل امپریالیسم آمریکا می دانستند . بعد از قیام ۳۰ تیر حزب توده دچار راست روی شده و به دنباله روی از مصدق پرداخت .

کودتای ۲۸ مرداد و حزب توده

مصدق فردی ملی و میهن پرست بود . او نماینده بورژوازی ملی ایران بود . مصدق خواستار استقلال ایران و خوشبختی ملت بود ، اما ملت را با دید طبقاتی بررسی نمی کرد . مصدق به دلیل ماهیت طبقاتی خود نمی توانست در مقابل ارتجاع و امپریالیسم دارای قاطعیت باشد . او می خواست با استفاده از شیوه های قانونی استقلال میهن را تأمین کند . اما ما از مصدق انتظاری بیش از این نداشتیم !

وظیفه حزب توده که خود را مارکسیست - لنینیست و نماینده طبقه کارگر می دانست این بود که اوضاع را درست تشخیص دهد و از نیروهای عظیمی که داشت بر علیه توطئه های امپریالیسم و ارتجاع به نحو درستی استفاده کند . به هر صورت ارتجاع وابسته هر روز دست به توطئه جدیدی می زد .

حزب توده همه اینها را می دید ، اما دست به عکس العمل مناسب نمی زد ، و خودش را با کارهای روز مره و برگزاری جشن و فستیوال سرگرم می کرد . راه درست این بود که بعد از قیام ۳۰ تیر حزب توده نیروهای

نظامی برای مقابله با کودتا تدارک ببیند. در مرداد ۲۲ اشرف خواهر شاه سابق با نمایندگان آمریکا در پاریس ملاقات کرد. آمریکا فرمان سرگونی مصدق را صادر کرد. درگیری بین شاه و مصدق شروع شد. کودتای ۲۵ مرداد پیش آمد. بدین ترتیب که شاه فرمان برکناری مصدق را نوشته و بدست سرهنگ نصیری (رئیس اعدام شده سازمان امنیت) داد. سرهنگ نصیری که فرمانده گارد شاهنشاهی بود چند تن از وزرای مصدق را بازداشت کرده و برای بازداشت مصدق بخانه او رفت، مصدق توانست نصیری را فریب دهد و او را دستگیر کند. گارد شاهنشاهی خلع سلاح شد، شاه به بغداد گریخت، حزب توده سروصدای زیادی برپا کرد، وباهیاها اعلام کرد "کودتا را به ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد". حزب توده می دانست که توطئه ادامه دارد. اما هیچ قدمی برنداشت. فقط به این اکتفا کرد جریان را تلفنی به مصدق اطلاع دهد. سرانجام روز ۲۸ مرداد ارادل و اوباش، چاقو کشها و لاتها از جنوب شهر با فریاد "جاویدشاه" به حرکت درآمدند.

پاسبانها که برای سرکوب آنها رفته بودند به اوباش پیوستند. سردسته اینها شعبان بی مخ و طیب بودند. تا عصر آنروز کودتا پیروز شد. رهبران حزب توده موقعیت را درک نکردند. آنها سراسیمه شده بودند. فکر می کردند با نوشتن شعار و تظاهرات پراکنده و پخش اعلامیه می توانند با کودتا مقابله حزب توده میتوانست با تکیه بر سازمان نظامی از میان صدها هزار عضو حزب و سازمان جوانان یک نیروی نظامی فراهم کند و با کودتا مبارزه کند. در اینصورت توده ها از حزب پشتیبانی می کردند. حزب می بایستی توده ها را به جنگ مسلحانه توده های بکشاند. اگر در ابتدا شکستهای تحمل می کرد. آسیبی به جنبش انقلابی وارد نمیشد. بلکه توده های بیشتری به مبارزه کشیده میشدند.

اما ترس و زبونی رهبران اجازه چنین حرکتی نداد. اعضاء ساده حزب منظر عکس العمل رهبری بودند. آنها آمادگی آنرا داشتند که با فداکاری در راه آرمان طبقه کارگر نبرد کنند. حزب توده دارای یک سازمان نظامی

نیرومند بود. سازمان نظامی می‌توانست بسرعت توده‌های حزبی را مسلح کند و آموزش نظامی دهد.

توده‌های نظامی و غیر نظامی در مقابل بی‌عملی رهبران هزاران سؤال طرح می‌کردند تا اینکه حزب دستوری صادر کرد که "بحث درباره مشی حزب در مقابل کودتا ممنوع است" رهبران که به ناحق خود را کمونیست و انقلابی قلمداد می‌کردند جنبش را به شکست کشاندند و نیروی عظیمی را دست بسته تسلیم ارتجاع کردند. یکسال بعد سازمان نظامی حزب توده کشف شد. ۷۰۰ افسر توده‌ای بدون شلیک گلوله‌ای دستگیر شدند. شکنجه و تیرباران افسران میهن پرست شروع شد. با نابودی سازمان نظامی دیگر سازمانهای حزبی در معرض نابودی، قرار گرفتند حزب ترک برداشته و بتدریج فرو می‌ریخت. نفرت از رهبران حزب توده، در قلب مردم و کارهای صادق آن شکل می‌گرفت.

حزب توده بعد از کودتا؟

بعد از کودتا و بخصوص بعد از کشف سازمان نظامی هزاران تن اعضا و رهبران حزب بازداشت شدند. اعضاء پائین و مسئولین متوسط حزب در مقابل شکنجه مقاومت می‌کردند و به آرمان خود وفادار بودند. ولی رهبران درجه اول حزب جملگی راه خیانت در پیش گرفتند.

هیئت اجرائیه حزب توده که عالیترین مقامات حزب بودند در هنگام

کودتا از افراد زیر تشکیل شده بودند:

یزدی - بهرامی - علوی - کیانوری - جودت. دو نفر آخر کیانوری وجودت، دستگیر نشدند و بخارج رفتند اما سه نفر اول بازداشت شدند. یزدی افتخار می‌کرد که توانسته است از قیام حزب توده برضد شاه جلوگیری کند و خود را شایسته عفو همایونی می‌دانست و عفو شد. بهرامی خود را "خائن شاه و ملت" اعلام کرد و گفت دیگر حاضر نیست نان خیانت بخورد.

علوی در آخرین روزها اظهار ندامت کرد و با وجود این اعدام شد .
نادر شرمینی از مسئولین درجه اول حزب توده به شاه ابراز وفاداری
کرد . امان اله قریشی از نزدیکان کیانوری و از رهبران موثر حزب توده بود بعد
از بازداشت مشاور پلیس شد و کتاب سیر کمونیزم در ایران را نوشته و به اختیار
جلاد هدیه کرد .

در کمیته ابالتی علی متقی خود را در اختیار پلیس گذاشته و بعدها
به بقایای حزب ضربه زد .

چند تن از اعضاء کمیته مرکزی سازمان جوانان به خدمت دشمن در
آمدند مانند سیامک جلالی و ارسلان پوریا و ... عده ای از رهبران که پس
از کودتا خود را در خطر می دیدند ، بخارج گریختند مانند کیانوری و جودت ،
بدون شک رهبرانی که بخارج گریختند به هیچ وجه از کسانی که ماندند
و خیانت کردند برجسته تر نبودند . کسانی که ماندند و بازداشت شدند ، در
خود صلاحیتی بیش از دیگران برای رهبری می دیدند . به همین دلیل حساس
ترین پست یعنی هیئت اجرایی را در داخل بعهد گرفته بودند . ضعف

خیانت - تسلیم طلبی سیمای رهبری حزب توده بوده و هست .

این نشان می دهد کسانی که بدون سابقه و صلاحیت انقلابی رهبری
حزب را بدست گیرند . در موقع حساس چگونه ضربه می زنند . بسیاری از
اعضاء ساده حزب مرگ را با آغوش باز در راه آرمان طبقه کارگر پذیرفتند .
عده ای از افسران جوان حزب با افتخار در راه آرمان طبقه کارگر جان باختند .
مردم ایران همان گونه که این فرزندان قهرمان خلق را در قلب
خود جای داده اند . همان گونه که هرگز روزبه و وارطان و دیگر شهدا را
فراموش نمی کنند ، ننگ و زبونی دارو دسته کمیته مرکزی را نیز از یاد نمی برند .
بقایای کمیته مرکزی هیچگاه با خیانتهای خود برخورد نکردند بلکه
کوشیدند آنرا توجیه کنند .

بعد از کودتا

بعد از کودتا این پلیس بود که حالت تهاجمی داشت و این حزب بود که در مقابل ضربات پلیس فرو ریخته و نابود می شد .

از آن زمان ببعدهربران فراری به معنای واقعی تبدیل به یک دارودسته شدند . آنها هیچ تماسی با مردم و مبارزاتشان نداشتند . و ادامه زندگیشان از طریق رادیو پیک ایران بود . گفتیم که ویژگی حزب توده دنباله روی آن در سطح جهانی از سیاست شوروی است . در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی ، همان کنگره ای که خروشچف از استالین انتقاد نمود و در اصول مارکسیسم لنینیسم تجدید نظر کرد . بحثهای زیادی پیرامون این مسئله می شد .

آقای رادمنش رئیس هیئت نمایندگی حزب توده بدون بررسی مسائل موجود شروع به ستایش از خروشچف نمود . بطوریکه حتی باعث عصبانیت خروشچف شد . حزب توده دنباله رو شوروی بود ، استالین یا خروشچف برایش فرقی نمی کرد . زیرا فاقد سیاست اصولی بود .

تشکیلات تهران

بعد از "اصلاحات ارضی شاهانه" حزب توده اصلاحات را تأیید کرد .

واقعه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ را از طریق رادیو پیک محکوم کرد و آنرا کوشش از سوی قشریهای مذهبی اعلام کرد . البته بعداً " نظر خود را پس گرفت .

در فاصله ۴۲ تا ۴۹ مشی واحدی نداشت مرتباً " دچارنوسان بود .

مثلاً " در سال ۴۴ اثر معروف " چه گوارا " بنام " جنگ چریکی " (را هر شب از رادیو پیک پخش می کرد . و در مقدمه توضیح می داد که برای شروع جنگ باید شرایط عینی و ذهنی هر دو فراهم باشد و این دو با هم متضاد بود .

آقای رادمنش رهبر حزب در مقاله ای در مجله دنیا نوشت " حزب در شرایط حاضر قادر به رهبری مبارزه مسلحانه نیست . ولی از هر جریان و حرکتی در این جهت حمایت می کند " این نشان می دهد که دارودسته کمپته مرکزی دچارسردرگمی بودند .

شاهکار حزب توده بعد از کودتای ۲۸ مرداد ایجاد تشکیلات تهران

بود.

در سال ۴۲ چهار نفر از جانب کمیته مرکزی برای شروع فعالیت به ایران فرستاده می‌شوند. اینها در صدد جلب افراد و گروههای سیاسی بر آمدند. یکی از این چهار نفر عباس شهریاری بود که از اروپا به خدمت ساواک در آمده بود. آنها در تهران نشریه‌ای بنام "ضمیمه مردم" منتشر می‌کردند. در سال ۴۳ شهریاری دو نفر از چهار نفر بنامهای خاوری و حکمت جولو داد. از آن بعد شهریاری "ساواکی" همه کاره تشکیلات شد. این تشکیلات در واقع شعبه‌ای از ساواک بود که توسط عده‌ای توده‌ای و ساواکی اداره می‌شد. این تشکیلات در مدت ۱۰ سال، باعث شناسائی دهها جوان مبارز و پاره‌ای گروههای سیاسی شد.

در این زمان از جانب دارودسته کمیته مرکزی با تیمور بختیار رئیس پیشین سازمان امنیت که بر اثر اختلاف با شاه از ایران خارج شده بود، تماس گرفته شد. رهبران حزب توده به این جلال پیشنهاد همکاری و ایجاد جبهه‌ای بر علیه شاه دادند. از این سو عباس شهریاری نیز با بختیار تماس گرفت. بختیار و عباس شهریاری با هم همکاری نظامی! داشتند.

هدف این "تشکیلات" شناسائی گروههای انقلابی بود. گروه پیشناز رفیق جزئی از طریق همین تشکیلات به دام پلیس افتد و دهها جوان مبارز و دیگر شناسائی شدند.

در سال ۴۹ سازمان امنیت اعلام کرد که این تشکیلات را کشف! کرده و عباس شهریاری معروف به اسلامی مردم هزار چهره را بازداشت کرده است! و پرویز ثابتی "مقام امنیتی" در تلویزیون به قدرت نمائی پرداخت. و اعلام کرد که اگر دو نفر بطور خصوصی درباره مملکت با هم بحث کنند سازمان امنیت با خبر می‌شود. اما هدف سازمان امنیت برآورده نشد، بوجود آمدن سازمان سیاسی - نظامی چریکهای فدائی خلق در همان سال مشت محکمی بود بر دهان سازمان امنیت و همه کسانی که تصور می‌کردند باید دست روی

دست گذاشت. و گبار مسلسل فدائیان در سال ۵۳ خائن کبیر عباس شهریاری را از پای در آورد و به سزای جنایات بی‌شمارش رساند. اعدام انقلابی عباس شهریاری در دل همه مزدوران سازمان امنیت ایجاد هراس و وحشت نمود.

"حزب توده و آغاز جنبش مسلحانه"

با شروع جنبش مسلحانه در بهمن ۴۹ حزب توده با مسئله جدیدی روبرو شد. بعد از واقعه سیاهکل و اعدام ۱۳ چریک فدائی تصور کرد که مسئله تمام شده برای شهدا شک تمساح می‌ریخت. اما هنگامیکه دید سازمان چریکهای فدائی خلق در بستری از خون و مقاومت متولد شده و بجای تسلیم و زبونی بی‌باکانه به دشمن حمله می‌کند. در مقابل آن جبهه گرفت. و کینه نوزانه به آن حمله کرد. کمیته مرکزی بی‌عملی خود را در زیر عبارات بسیار زیبا می‌پوشاند. فدائیان خلق درهمه جا به هنگام شهادت در کوچه و خیابان چه در زیر شکنجه و چه در برابر جوخه اعدام به آرمان خلق خود و طبقه کارگر وفادار ماندند.

رهبران فدائی بدون استثنا در بی‌دادگاههای رژیم از جنبش مسلحانه و آرمان طبقه کارگر دفاع کردند و تیرباران شدند. تئوری مبارزه چیزی نیست که بشود از روی کتابهای انقلابی رونویسی کرد. تئوری صحیح را در پرتو مبارزه می‌توان بدست آورد. و کسانی می‌توانند به اندیشه صحیح انقلابی دست یابند که در میدان مبارزه پرورش یابند اما دارو دسته کمیته مرکزی در مقابل عمل فدائیان چه کردند؟ آنها در رادیو پیک، هم آوا، با بلندگوهای رژیم و تئوریسینهای رستاخیزی مانند جعفریان و نیکخواه فدائیان را تروریست و ماجراجو می‌نامیدند. و می‌گفتند فدائیان خلق تئوری انقلابی ندارند و عمل آنها به مبارزه انقلابی لطمه می‌زند در عوض خود دست به کمترین عملی نزدند. و نه باتوده‌ها پیوند داشتند و نه در مبارزه بر علیه رژیم شرکتی داشتند. آنها به مفهوم واقعی کلمه یک دارودسته مهاجر بودند.

حزب توده در سالهای اخیر چه کرده است؟

بعد از شاهکار تشکیلات ایران - بعد از تماس با بختیار خائن برای تشکیل، جبهه آزادببخش ایران - و بعد از شروع جنبش مسلحانه انقلابی در ایران، حزب توده دچار سرگیجه شده بود. دیگر ذره‌ای پیش مردم اعتبار نداشت. نام کمیته مرکزی مترادف با خیانت به مردم شده بود. رادیوپیک به حمله خود به فدائیان و مجاهدان ادامه می‌داد، و جالب است که بدانیم بسیاری از گفتارهای رادیویی پیک ایران صرف‌کوبیدن چین و تأیید مشی شوروی می‌شد. در حالیکه شوروی در مورد ایران سیاست لنینی همبستگی با جنبش‌رهائی بخش را رعایت نمی‌کرد. شوروی ضمن داشتن روابط اقتصادی با ایران از سیاست رژیم ایران تمجید می‌کرد. و بارها سیاست مستقل ملی شاه را می‌ستود. در حالیکه خود شوروی و حزب توده بخوبی می‌دانستند که شاه چیزی جز بازیچه دست امپریالیستها نیست. حزب توده که عنوان پروآوزه حزب طبقه کارگر را بدنال می‌کشید در این سالها نیز همچنان در انزوا بسر می‌برد و اصلاً "رابطه‌ای با مردم نداشت، مردم به گفتارهای رادیوپیک گوش نمی‌دادند. و حرف آنرا باور نمی‌کردند. سیاست سیاست حزب توده همواره زایده‌ای بوده است، در دنباله سیاست شوروی عنوانیکه توده‌ایهای مهاجر بر خود نهاده‌اند یعنی حزب طبقه کارگر بیشتر به شوخی شبیه است. آدم باور نمی‌کند، که آنها معنای حزب را نوی کتابها خوانده باشند. مگر نه اینست که حزب عبارتست از پیوند آگاهی سوسیالیستی یا جنبش خودبخودی طبقه کارگر؟ مگر می‌توان بدون پیوند سیاسی تشکیلاتی با طبقه ادعای حزب بودن داشت؟ حزب توده در این همه سال آیا توانسته است یک اعتصاب کارگری را رهبری کند. یا آن ضرب‌المثل می‌افتیم که "شخصی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت."

ما به همه هواداران صادق این جریان توصیه می‌کنیم بروند و معنای علمی حزب را بخوانند و با آن چیزی که بنام حزب توده وجود دارد مقایسه کنند. اعضای مهاجر حزب توده وقتی که آنها از آسیاب افتاد به ایران آمدند. ماهیت

فرصت طلبانه آنها از همان آغاز ورود مشخص شد. آنها فدائیان را به چپ و روی متهم کردند و اعلام داشتند که مارکسیست واقعی ما هستیم که از خرده بورژوازی قاطع! پیگیر! و سازش ناپذیر! و مخالف اختناق! دنباله روی میکنیم. آنها در مقابل حمله عناصر مرتجع به آزادی‌های دموکراتیک مردم در این چند ماه سکوت کردند و سرانجام این اقدامات را تأیید کردند. در حمله خرداد ماه به مطبوعات مترقی (آیندگان-کیهان) همصدا با عوامل اختناق، مطبوعات را کوبیدند. آنها قره‌نی را قربانی امپریالیسم نامیدند، که به ضرب گلوله امپریالیسم و بخاطر اقدامات ضد امپریالیستی بقتل رسید.

آنها تیمسار مدنی قصاب و جانی در خرمشهر را ضد امپریالیست و ضد استثمار عنوان کردند.

آنها هر حرکت مترقی را به بهانه چپروی کوبیدند. قابل توجه است که موضع بعضی از جریانهای مترقی مذهبی به مراتب از حزب توده مترقی تر است. حزب توده یک هدف دارد. خزیدن بسمت قدرت. سهم شدن در قدرت دولتی و سرانجام اجرای فرمول راه رشد غیر سرمایه داری.

یعنی زیر پا گذاشتن اصول مارکسیسم و لنینیسم (که در مقاله جداگانه‌ای به آن خواهیم پرداخت). کمک به حزب توده ایران کمک به سازشکاران است. که می‌خواهند منافع طبقه کارگر را زیر پا بگذارند.

کمک به حزب توده، تلاش برای بوجود آوردن ۲۸ مرداد دیگری است. همراهی با حزب توده، ماردر آستین پروراندن است، فراموش نکنیم کیانوری و دیگر رهبران حزب همدستان یزدیها - بهرامیها و علویها هستند. سرمایه‌داران از حزب توده وحشتی ندارند. و می‌کوشند آنرا در مقابل چریکهای فدائی خلق علم کنند.

۱ - سلسله مقالات روزنامه کار در باره حزب طبقه کارگر. مراجعه شود

"زندگی فائق می شود . بگذر بورژوازی و اترکاتی کند کارش به دیوانگی
یکسند شورن را آورده مرتکب حماقت ها شود . بعنوان مساعده از لاشویکها
انتقام بگیرد و برای کشتن صد ها و هزار ها و صد ها هزار بیشتر از لاشویکهای جوان
و پیور رهندوستان ، مجارستان ، آلمان و غیره بکوشد . بورژوازی با ایسن -
عمل ، همان عملی را می کند که تمام طبقات محکوم تاریخ کرده اند . کمونیستها
باید بدانند که آینده به هر قیمت از آن آنهاست . بنابراین ، ما می توانیم -
و باید در مبارزه بزرگ انقلابی شدید ترین شور و شوق را با خون سردانه ترین
و هوشمندانه ترین ارزیابی علیه بورژوازی بیامیزیم ."

"لنین"

★ انتشارات پیشگام کرج ★